

یا خدا بخش جلد جرم و گناہ + برکت خواجہ عبید اللہ رحمہما اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین

آفتاب شریعہ

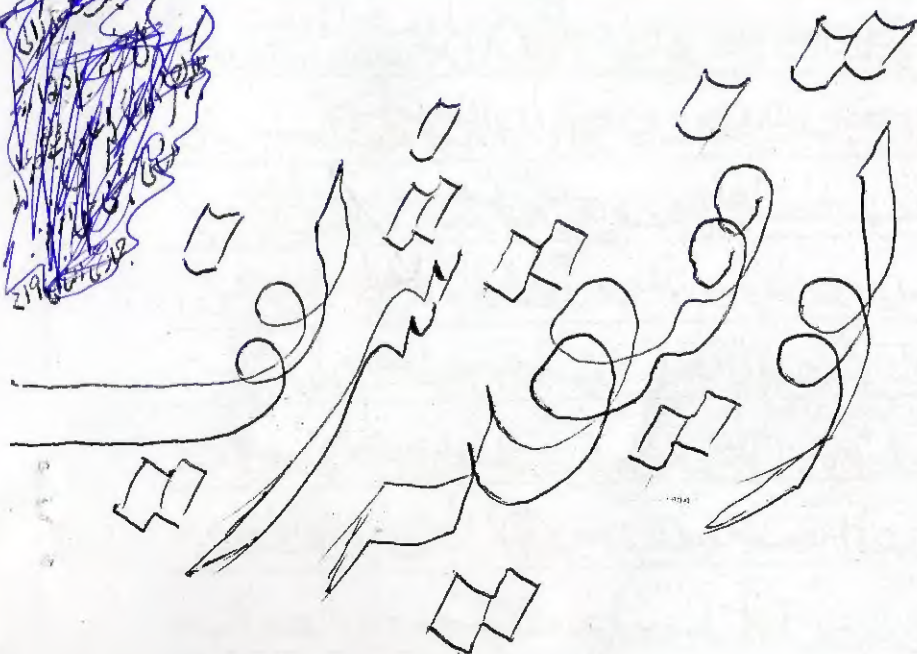
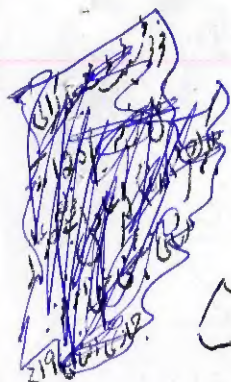
تصنیف لطیف

شیخ المشائخ سراج الواصلین فخر
العاشقین سند الکاملین محبوب اللہ
خواجہ خواجگان حضرت خواجہ
حافظ محمد خدا بخش ملتانی ثم خیر پوری
رضی اللہ تعالیٰ عنہ

آستانہ عالیہ و خالقہا محل خیر پور شریف
ٹا میوال

اللہ تبارک و تعالیٰ آستان یار رہے
یہ آسرا ہے غریبوں کا برقرار رہے

حضرت مولانا محمد علی اعظمی
 صاحب خانقاہ اہل حق
 دارالافتاء دارالعلوم دیوبند



بر مسئلہ وحدت الوجود

مصنف

حضرت الشیخ سید فیض المباح محمدت المساکین فخر العاشقین حضور
 محبوب اللہ مولانا ابو موسیٰ خواجہ غلام محمد خاں بخش ملانی

رحمی انارکلی اعظمی ارضاء

باخدا بخش جملہ برادرانہ : برکت خواجہ عبد اللہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقلين المتقين والصلاة والسلام على رسول محمد وآل
 واصحابه اجمعين اما بعد معلوم باد كه اگر مشايخ عظام و علمائے كرام
 فاضلين بوحديث وجود رضوان الله تعالى عليهم اجمعين متفرقند
 كه غير حق تعالى در درجهان هيچ موجود نبست و حال آنكه
 احكام شرعيه مثل عابد بودن و عبود بودن و ساجد بودن
 و سجد بودن و قصاص قتل و زخم گرفتن يك از ديگر يا و
 غيره كاليف شرعيه غير مبدعند يعني از دشان مفهوم ميشود كه غير
 حق تعالى موجودات هستند كه خلق عابد است و حق تعالى
 معبود است و خلق ساجد است و حق تعالى اسبوح است و غير از
 يك ديگر قصاص ميگردد ديگر معامله با يك ديگر نميكنند پس معلوم
 شد كه موجودات غير حق تعالى هستند و غير يكديگر نمي هستند
 و مخالفت شرع قبيح است و مخالفت فرموده علمائے عظام و مشايخ كرام
 فاضلين بوحديث وجود نیز قبيحست زير آنكه مشايخ عظام را آنچه
 رسیده از حضرت مرشد خود رسیده است دارندشان را از حضرت مرشد
 خود تا از جناب نبی علیه الصلاة والسلام پسندیدند از ایشان را رسیده است

و شریعت نیز اقوال و افعال آنحضرت علیه الصلوات و السلام ثابت شده است
پس توفیق میان این بر دو مشکل است برائی دفع کردن این مشکل میگوید
افقیه مسکین ملا فی خبر بخش ملت از حضرت مرشد کامل محب الله بالکمال
محبوب الله المتعال حضرت فاضل محمد جمال ملتانی نور الله مرقده و آنحضرت از مرشد
خود صاحب القصد و محبوب الامه حضرت خواجه فاضل نور محمد رضی الله تعالی عنه
از شاه ساکن موضع مزاران و آنحضرت را از مرشد محمد تقی الکاملین زید
الواصلین مقتدای اهل عرفان مجتبی حضرت غریب نواز مولانا مولوی
فی الدین مولوی طیب شراره و حبس الحیثه مشهوره رضی الله تعالی عنهم
رضا محمد رسین سبط الطریق ترجمان ارقام نموده میشود و بالله التوفیق
باید دانست که اکثر شیخ علم و عظم و شیخ کرام چون حضرت شیخ
حاجی الدین محبوب علی عربی و حضرت شیخ صدر الدین شارح فصول الحکم
حضرت شیخ مولوی عبد الرحمن جامی و حضرت خواجه نظام الدین گنجوی و
حضرت مولوی جلال الدین اوی صاحب شتوی و حضرت شیخ سعدی شیرازی
حضرت شیخ فرید الدین عا و حضرت شیخ خواجه قاضی اسم مبارک اوشان
لانا شمس الدین است و حضرت امیر دست حضرت محمد تقی علیه السلام

ببینن و معنی این آیه کریمه **کل یوم هیئتشان** در تفسیر
 حسینی چنین مرقوم است هر وقت او در ساختن کاری است و عاود اجابت
 کند و سائل و عطا دهد و در زمان را بجات بخشد و غمگین
 شاد گرداند و بیمار و صحیح سازد و گرو و گریه بیا مرزد و تمام شد
 نقل معنی این آیه از تفسیر حسینی کاتب معروف میگوید از تفسیر حسینی
 معلوم شد مراد از یوم وقت است و حق سبحانه و تعالی در هر وقت متجلی است
 و تجلی او تکرار نیست و هر تجلی متجدد میشود یعنی هر وقت ظهور حق تعالی
 توفیق می شود و نیز معلوم شد که مراد از شان کار است و هر روز کار تجلی است
 چون هر تجلی متجدد میشود تجلی ثانی یا مثل تجلی اول است یا مثل او نیست
 پس اگر تجلی لاحق مثل تجلی سابق است متجدد نیست بر گفته او اعتبار
 نباید کرد و غمگین را شاد گردانیدن تجلی است و بیمار را صحت دادن تجلی
 یعنی هر وقت ظهور حق تعالی توفیق می شود معنی آیات مذکوره نقل از تفسیر حسینی
 است **ولله المشرق والمغرب قایما تولوا**
فوجه الله یعنی آنسو که قصد آن داری تا حق بنده بشود
 بگذرد و جهت وجه حق کان بود حقیقت او باشد آن جا بسوی او کن

در تفسیر
 حسینی

بسیج جبار را کرد استثناء پس بود معنی حق عیان همه جبار و عارف
 حق شناس و باید که هر سوگند و دین بکشد بنید این جمال حق پیدا
 کند از جمال حق قطع کاتب معروف میگوید که معنی کسند از جمال حق نیست
 هر جا که لفظ چشم بند گوید که ذرات مقدس متجلی است باین صورت پس هرگز
 از ذرات مقدس غافل نشود و خود را گوید است من نیستم و الله یاران من نیستم
 جان جانم سر سر من نیستم من نیستم انانی یار میگوید بگو با چو را
 تویم چون عرا و دل در میگوید بگو با آنچه نتوان گفت اندر صومعه باز آید
 من نیستم هم مه آن یار میگوید بگو با آفرینش بر آنا ربی آنا این آنا
 تحقیق شد بعد از گفتن این آنا بود و سرای فضول است
 از اتحاد نور نه از راه غلول با آنچه گفته شد که ذرات مقدم متجلی است
 باین صورت این صورت سو وجود در علم است و خارج از علم وجود نیست و آنچه
 در علم موجود است آن موجود است آن موجود در عالم مثال است و آنچه موجود در عالم
 مثال است ذرات مقدس پس صورت غیر نشد تمهید الظاهر لذاته فی ذاته بذاته
 بیست چشم دل چون باز شد محبوب در خویش یافت با عین دریا گشت
 چون می در شد چشم جاب با و معنی این آیه کریمه **أقرب الیه**
 نزدیکتر است

در تفسیر
 حسینی
 در تفسیر
 حسینی
 در تفسیر
 حسینی

در تفسیر
 حسینی

من جبر الورد در تفسیر حین است بیت قربی بالا وستی افکن
 قرب حق از قید هستی رستن است به کاتب الحروف میگوید پس چون هستی خود
 فکر سالک مانند حق تعالی در فکر او ماند و حبس درید سو قرب جبر نیست و اینجا خبریست
 نیست یعنی حق تعالی را قرب جبر نیست عین است پس عدم جبریت را بقیم با قرب
 فرموده که مراد از قید هستی رستن است و دیگر هیچ قرب نیست و این است
 سالک شمی است یعنی در وجود سالک که من وجود خارجی ام این و هاست او
 غلط است این وجود سالک بسی است وجود خارجی حقیقی محض ذات مقدس
 هست سالک و حقیقی است حقیقی نیست چنانچه نفس است بیت قرب
 بالا وستی رستن است + قرب حق از قید هستی رستن است یعنی چون که
 سالک از قید هستی خود رسته نیشود از حق تعالی بوی بود هر وقت که از قید
 هستی خود رسته شد قرب حق تعالی حاصل گردد بد کلام کاتب الحروف تمام شد
 وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ
 در تفسیر حین چنین است بدست خدا تعالی جدا کند میان مرد و دل او
 و در تفسیر کاتب الحروف گوید یعنی حق تعالی حایل میشود میان مرد و دل او
 و تفسیر حین است که در کشف الاسرار فرموده که علما دل را بایندلیک کاند

لَهُ قَلْبٌ أَشَارَةٌ بِذَوْنِ مَسْوَفٍ هَكَذَا رَأَيْتُكَ بِحَوْلِ بَيْنِ الْمَرْءِ
 قَلْبُهُ عِبَارَتِ از آنست در بدایت از دل ناچار است دور از ایت حجاب و دل را
 ستارت ویران که می دید مش اندر دل خویش دل نیز حجاب بود بر دل
 ز پیش تمام شد کلام تفسیر حین کاتب الحروف میگوید بعضی میگویند
 مکان عقل و ماغ است اگر دماغ را خصل می اندازد عقل خوب نمی فهمد و بعضی میگویند
 مکان عقل خصل قلب است اگر قلب حاضر نیشود عقل خوب نمی فهمد و اسرار
 الی قلب نمی باید چنانچه صاحب شوقی علیه الرحمته و القوان فرموده است بیت
 عقل ما را از زمین سودا چه کار که کور ما در زاد را سر مه چکار که و چون سالک
 فانی فی الله نیشود و اسرار الی برده عاقل نیشود عقل کم نیشود و ذات حق سبحانی

و تو باقی ماند وجود و همی که مفهوم عقل بود معدوم نیشود چنانچه در
 کشف الاسرار فرموده عس فاعلم را که کنده معنی بحول باین بیان مرد
 و قلبه متحقق شد پس به چه جزو است حق سبحانی و قانمانه معنی این آیه
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفَّارٌ
 بر اینست انسان که نسبت کرده بنو جزا که نسبت کرده بخدا و نسبت خدا
 فوق ایند به چه حسی این آیه در تفسیر نیست بدست امانه
 نسبت کرده اند با تو جز این نیست که نسبت کرده اند با خدا تعالی چنانچه در بدایت از دل ناچار

در تفسیر حین است بیت قربی بالا وستی افکن
 قرب حق از قید هستی رستن است به کاتب الحروف میگوید پس چون هستی خود
 فکر سالک مانند حق تعالی در فکر او ماند و حبس درید سو قرب جبر نیست و اینجا خبریست
 نیست یعنی حق تعالی را قرب جبر نیست عین است پس عدم جبریت را بقیم با قرب
 فرموده که مراد از قید هستی رستن است و دیگر هیچ قرب نیست و این است
 سالک شمی است یعنی در وجود سالک که من وجود خارجی ام این و هاست او
 غلط است این وجود سالک بسی است وجود خارجی حقیقی محض ذات مقدس
 هست سالک و حقیقی است حقیقی نیست چنانچه نفس است بیت قرب
 بالا وستی رستن است + قرب حق از قید هستی رستن است یعنی چون که
 سالک از قید هستی خود رسته نیشود از حق تعالی بوی بود هر وقت که از قید
 هستی خود رسته شد قرب حق تعالی حاصل گردد بد کلام کاتب الحروف تمام شد
 وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ
 در تفسیر حین چنین است بدست خدا تعالی جدا کند میان مرد و دل او
 و در تفسیر کاتب الحروف گوید یعنی حق تعالی حایل میشود میان مرد و دل او
 و تفسیر حین است که در کشف الاسرار فرموده که علما دل را بایندلیک کاند

در تفسیر حین است بیت قربی بالا وستی افکن
 قرب حق از قید هستی رستن است به کاتب الحروف میگوید پس چون هستی خود
 فکر سالک مانند حق تعالی در فکر او ماند و حبس درید سو قرب جبر نیست و اینجا خبریست
 نیست یعنی حق تعالی را قرب جبر نیست عین است پس عدم جبریت را بقیم با قرب
 فرموده که مراد از قید هستی رستن است و دیگر هیچ قرب نیست و این است
 سالک شمی است یعنی در وجود سالک که من وجود خارجی ام این و هاست او
 غلط است این وجود سالک بسی است وجود خارجی حقیقی محض ذات مقدس
 هست سالک و حقیقی است حقیقی نیست چنانچه نفس است بیت قرب
 بالا وستی رستن است + قرب حق از قید هستی رستن است یعنی چون که
 سالک از قید هستی خود رسته نیشود از حق تعالی بوی بود هر وقت که از قید
 هستی خود رسته شد قرب حق تعالی حاصل گردد بد کلام کاتب الحروف تمام شد
 وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ
 در تفسیر حین چنین است بدست خدا تعالی جدا کند میان مرد و دل او
 و در تفسیر کاتب الحروف گوید یعنی حق تعالی حایل میشود میان مرد و دل او
 و تفسیر حین است که در کشف الاسرار فرموده که علما دل را بایندلیک کاند

گنجایش در قدرت پس نزد حق توحی نه ازل است نه ابد ازل

در ابدا یوقوع آمده است در ازل چنان حق توحی بیان فرموده بالفعل

آن واقعات یوقوع آمد اندر بعد ازل در گوش عارفان

شون چنانچه شیخ سعدی رحمت الله علیه فرموده است

الست ازل هم چنان شان بگوش با لفظ یاو قالوبی در خود

پس ازل نزد اهل اله حاصلت می نماید اینچنین در ازل اقل از کم

کست قدرت و خالق عالم که قدرت که اقل از محله این

قدرت و داده است که چندی نمانی و حال و استقبال را گنجایش

داده است و آسمان و زمین و جهانات و نباتات و حیوانات و معدن

برقی و صاعقه و غیر ذلک گنجایند است پس ساکن باید

حافظ کند نزد حق توحی مایه و حال و استقبال پس چنانست

هر چه هست نزد حق توحی و نزد عارفان است حق توحی همه جا حاضر

و معنی این آیه و هو معکم ایما کنتم

تفسیر چنانست این معیت بعقل مفهوم میگردد بلکه ندان

در بیانیه که مراد از قیامت است رستن است و این رستن

ملذوق می شود تمام شد کلام تفسیر حسینی کاتب محرف

مگر در کلام تفسیر حسینی مفهوم میشود که مراد از معیت

چنانچه مولوی جامی در تحفه فرموده است رستن ازین بر

هر جان تست با بی بدو بیر نه امکان است با چنانچه دیگر بزرگ

فرموده است و هر معکم ز این معیت حق چه خورست یعنی در حب

به ممکن جلوه است با کل شش کلمه دایه چه گفت ای

سیری یارب ی ما و شهادت ای فی الحال حق توحی بی ما و شمار

است یعنی ما و شمار پس چنانست که حق توحی است کاتب محرف

در فهم قاهر و رفیع کنند این معنی می آید یعنی آنکه ازل و ابد نزد حق

است متناهی است و من هم کنده نیست که در قرآن مجید

و اذ القوا الین امنوا قالوا انما

و اذ اخذوا الی شیاطینهم قالوا انما معکم

و اذ اخذوا الی شیاطینهم قالوا انما معکم

و اذ اخذوا الی شیاطینهم قالوا انما معکم

و اذ اخذوا الی شیاطینهم قالوا انما معکم

بوقوم می آید و دیگر واقعات چنانچه قتل در او جالوت را ذوق شدن
 در خون و شست زدن بهتر موسی علیه السلام قطبی را و غیر ذلک که در قرآن
 مجید اخبار از آنها واقع است و قرآن مجید کلام از جانب حق است
 و نوعی در ازل خبر داده است آنچه در ابد ظاهر است و در ازل خبر داده است
 باین طور خبر داده چنانچه در فهم می آید که این اکنون بوقوم آید
 و حضرت شیخ سعدی مصطفی الدین علیه الرحمة فرموده است
 است ازل هم چنان شان بگوش + بفریاد قالدو ملی در خم و شش
 پس کلام ازل چون بگوش اهل الله اکنون است پس آنچه در ازل واقع
 است در ابد واقع است ازل ابد است و ابد ازل است ازل ابد نیز در علم
 او متساوی است اول آخر است و آخر اول در تعریف نیست نقل از
 حضرت ابو سعید خدری است که اول و آخر نزد علم او متساوی است کاتب
 احرف میگوید متساوی آنرا گویند چون ازین دوری یافت شود
 دیگر نیز یافت شود چنانچه ان و ناطق متساوی اند در هر جا که ان را
 یافت میشود ناطق نیز یافت میشود و هر جا که ناطق یافت شود ان نیز
 یافت میشود پس چون اول و آخر در علم حق تو است و می شود در او کار یافت

و در ازل خبر یافت میشود در ابد ازل یافت میشود در ازل ابد یافت
 و گویند ازل است و نه ابد نزد حق تو زیرا که ازل ابد زمان و مکان
 است از مثل دیگر مخلوقات چنانچه در ایه کریمه واقع است فاعلم
 ان الله لا اله الا هو خالق كل شيء
 و هو على كل شيء قدير
 و چون خالق کل شیء است ازل و ابد زمان و مکان نیز یافت میشود
 و آنرا گویند که حقیقت بعد از عدم باشد و در عدم زمان و مکان
 نشد نزد حق تو همه شیا و حاضر است و حق تو همه شیا را حاضر
 می بینی یعنی با علم و بجز عنده است پس نسبت حق تو نباید گفت که سابق
 ان بود که اکنون نیست یا در مستقبل چنان خواهد بود که حال نیست نقل
 از آلک علوا کبیر او حضرت شیخ عبدالحق دهلوی در شرح
 لکوة در بیان معنی این بیهوش مبارک که عن ابن عباس عن النبی صلی
 علیه وسلم قال اخذ الله البشاق من طير آدم
 فمما ان فخرج صلبه كل ذرية ذراها
 كذا في قوله قال الكلب

جبرائیل
 میکائیل
 اسرافیل
 عزرائیل
 چهار فرشته
 که در ازل
 و ابد
 حاضرند

در ازل
 و ابد
 حاضرند

در ازل
 و ابد
 حاضرند

در ازل
 و ابد
 حاضرند

بَرِيكَتُكَ قَالَ لَوْلَا شَيْءٌ نَأَى بَقُولُوا
 بِرَبِّهِمْ بِرُوحِ عَارِشَتَا كَفْتَهُ ^{ازین گویید} ^{این شدیم} ^{این بودیم}
 لَعَنَ الْقَبِيلَةَ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ
 گفت ایانیتیم بر درو کار شما گفتند آری گواه شدیم این شا به
 گرفتن برای از ازل است که گوید روز قیامت هر آئینه با ازین ^{توحید}
 غافل بودیم پس عارفان گویند این یاد و اذن محمد است
 برای غافلان و بی خبران بود و الا بهوشمندان پس از اول پیروز گشت
 آن سوال جواب میشود بیت الست ازل هم چنان شان گوش
 بفریاد قالو بی در غر و ش ^{و معنی این آیه که می که در حدیث شریف}
 مذکور است در تفسیر حسین بن مرقوم است حتی تو به ربوبیت خود بر
 ایشان ظاهر کرد و این فریاد قبول نمود و گفتند گواه شدیم بر اقرار
 خود و گفتند چون فریاد می گفتند حتی تو به ربوبیت ملاک ^و
 گشت گواه باشی گفتند شهر ما و سدی فرموده که این خبر است
 که حتی سحانه و تو به از خود و از فرشتگان خبر میدید که ما بر اقرار فریاد
 گواه شدیم تا گویند در روز قیامت که بدست که ما بودیم ازین اقرار
 بی خبران ای درویش این آیه مذکور محمد از است تا بی خبران سر کوی

توحید
ازین گویید

غفلت را تنبه سازد و الا بهوشمندان را ازین جواب سوال غافل نیستند
 بیت الست ازل هم چنان شان گوش ^{بفریاد} ^{قالو بی} ^{در غر و ش}
 در تفکات مذکور است که علی سبیل مصفا یانیه رافضی الد سره الغیر گفته اند
 بی و یاد و اری گفت چون در رم گوی کردی بود شیخ الاسلام خواجه عبداللہ
 انصاری رفع الدعوی روح فرموده که درین سخن نقص است که صوفی راوی و فر
 چه بود از روز بنو زب در میان نیام و صوفی در همان روز است بیت روز ارم
 است ای صوفی شان ^{که} ^{بی بود از روی} ^{و از فروان} ^ن ^{که} ^{از حق} ^{نیت}
 غافل گفتند ^{که} ^{ما نمی} ^{و استقبال} ^{حال} ^{است} ^{و پس} ^{که} ^{از حسین} ^{مصور} ^{منقول}
 که سر مخاطب موجب نیابت ناک است هم خود است گویند و هم خود می کنند
 صبح کنون نیت یا در استقبال چنان خواهد بود که الحال است
 حق تو به عن ذلک علوا کثیر از ترویج تو به ماضی و حال و استقبال نیت
 و آن ابل الیک گفت فی الد حاصل است و محویت و اذن مقدس حاصل است
 نزد ایشان نیز اول و آخر تساوی اند چنانچه شیخ سعید علیہ الرحمۃ و تعالی
 فرموده بیت الست ازل هم چنان شان گوش ^{بفریاد} ^{قالو بی} ^{در غر و ش}
 کاتب الحروف میگوید چون ازل و ابد و ماضی و حال و استقبال ترویج تو

نیت حالت مستغرق در حق تعالی نباشد چنانچه در کلام نفسی تقدیم و تاخیر و
و صوت هیچ نیست و مثال کلام نفسی آنست که زید و عمر و حمزه
و قهقهه میکنند و عین خصومت در ذن زید دفع می آید که عمر و این چنین باید که
تانی اول باری باشد عیسی و بعضی نخست و بعضی نهمی باید که
این فکر در ذن زید دفعه آمدنی تقدیم و تاخیر چون در نظم و آید
تقدیم و تاخیر باشد و افاق آنچه در ذن و دفعه آن بود بجهت نزاع علم
تقدیم و تاخیر و ماضی و استقبال است بمون طور در نظم و آید
و تاخیر و استقبال باشد باید و است در علم حق تعالی و دفعه و آید
بر کسب پس در نظره یزد در تقدیم شدید بر کسب معنی این است که نیمه سبب
ابتداء فی الافاق و فی نفسیه هم در تفسیر معنی
است زود باشد که بنجام ایشان سبب نهایی قدرت خود در کنایه می
تأخر است و در نفسیه های ایشان تمام شد کلام تفسیر نیست کاتب الحروف
حق تعالی تو قدرت حق تعالی که لازم است حق تعالی است در کنایه می جهان و در
و حق تعالی اینان نمایان شد زیرا که بی منفی تو صوف نمی باشد معنی زود باشد
از آنکه اکنون در و هم غلط افتاده اند بزودی از و هم غلط خلاصی یافته بنور یقین

نشان شود که همه اوست چنانچه بزرگ فرمود و بیت ملن از و بمن که من می
 من تو بودم و تو ای نسیم و معنی این آیه کشتی هالک
 از وجه تفسیر حسینی اینست که موجود حقینی نیست حق تو پس
 قطع است و خواست مرفوع و ضائق فانی و حق تو باقی است و هر کس
 نمود و ما معلوم شود که وجود همه بسیار از مرز مالک است و تا به این حال
 بفرمودی مجربان است یوم بیرونه بعد و توبه قریب
 تمام شد کلام تفسیریه ایا من اقواله صل الله علیه
 وسلم اصدیق کلمه قالتها العزیز
 کلمه لبید ام الکلیتی ما خلا الله
 من سویی است کل نی ماسوی الباطل ان فضل الله غریب باطل
 یعنی این باشد تحقیق فضل حق تا برایت بارید و قول صلی الله علیه
 ان احبکم اذا قام الى الصلوة فانما نحی
 ربه فان و به بین و بین قلبی و نور علی
 قال الله تعالی لا یزال عبدی یتقرب بالنوافل
 حتی احبته فاذا احبته کنت سبعة

الَّذِي يَمْنَعُ بِهِ وَيَصْرُوهَ الَّذِي يَصْرِفُهُ وَيَدْرُ
 الَّذِي يَنْطُشُّ بِهِ قَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يَمْنَعُ
 مَخِيتٌ وَلَمْ يَكُنْ لِي مَخِيتٌ رَيْضُ شَدْمِ بِنِ مَرْيُ بِنِ كَرْدِي
 مَرادوی از نرفتی فی حدیث طویل و الذی فی نفس محمد بن
 لَوَانِيكُمْ وَلَيْتُمْ كَيْدًا عَلَى الْأَرْضِ لَطَمَ
 عَلَى اللَّهِ تَقَرَّرَ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَ
 الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ يَكْسِبُ عَلَيْهِ
 معنی این حدیث است و لیتتم یعنی آویخته شود شمار بن بزرگین البت
 فرو و آید بر حق و فی حدیث الاخر كان الله و لم يكن
 مَعَهُ شَيْءٌ يَمْنَعُهُ وَاقْتَرَفَ مِنْهُ شَيْءٌ يَنْبَغِي لِرَضِي اللَّهَ
 عَنْ شَيْءٍ الْآنَ كَمَا كَانَ كَاتِبُ الْحُرُوفِ يَكُونُ بِنِ الْأَرْضِ
 معلوم در حکم کین معنی شئی اکنون نیز هست الی غیر ذلک من الاحادیث
 وَأَمَّا اقوال العارفين بالله الدالة على وحدانية
 الوجود فان أكثرها جازم في حق مولوي جاي عليه الرحمة
 فرموده مصنف بحمد غیر خدا و در جهان چیزی نیست

صفت

شئی

صفت شیخ فرید الدین عطار قدس سره الغیر فرموده است
 شئی که جلوه دارد + متجلی است از و در و یوار + و کجاست
 رَبُّ إِلَيْكَ مَوَادَّةٌ + دور افت و توار نه در + او به پیش
 ستاده چو جمع + سر فرو برده و نرسد وار + شکر از نور بی سحر
 شئی در و چشم پر زنگار + شایلا اله الا الله + پرده را بر
 رخسار + و معنی این لا اله الا الله لیس شئی موجود
 لا اله ترا حاصل شود دیگر بزرگی فرموده است آن شئی که شد بر هر
 فت موسی + تا بند بهر راه گذشت به بیند + در هر عیان است
 رخ بار به بیند + وای الهی دین و ران منظر و لایر نه بیند + شئی
 در جلوه معشوق زدم سوز + در خانه چه بیند که بازار به بیند + و صفت
 خواجہ حافظ علیه الرحمة فرموده است و مثل من سویی منیانه آمد سپر ما
 حیت یاران طریقت بعد ازین تبسم ما + ما مریدان کو بسوی کعبه چون ایچ
 چون + و بسوی خانہ خمار دار و سپر ما + مراد از مسجد نمیدان غیر حق تعالی
 مراد از منیانه نمیدان وحدت وجود است و مراد از کعبه نمیدان غیر حق
 مراد از خانہ خمار نمیدان وحدت وجود است بزرگی فرموده است در کعبه

اگر دل سر می نیست ترا چه طاعت هم فتوح کعبه نیست
 دل بخت است و ساکن میکند + خوش باش که طاعت نیست ترا
 بولع خواجه حافض سران وحدت وجود و میگردد بیت سخن
 که گوشت خط است سخن شناس دلیم خط ایجاب است کاتب احمر
 بگوید یعنی سخن معنی وجود که از ازل خط استوی منکر میباش و که خط
 اَيُّهَا الطَّالِبُ إِنَّ أَدْرَبَ الْوُضُوءِ إِلَى اللَّهِ
 مُتَابِعَةُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 أَقْلًا قَوْلًا وَفِعْلًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا
 أَفْعَلُ مِرَاقِبَةً وَحَدِّثَ الْوُجُودَ ثَانِيَةً
 مگر آن وحدت وجود را استدلال عقلی است و میگویند که این دو
 عجیب که مشهور و خاص و عام اند و صاحب این بودن و مسجد بودن و باب
 و مقبره بودن و حاکم بودن و محکوم بودن و قاصص کردن و
 النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَزَجْرُ اسْتِ
 بشار گردان و ظالم کردن ظالمان بر مظلومان و دوغله نوزب و وعی
 و ملامت کردن یکی دیگری و دشنام دادن و دیگر بر او قتل کردن یکی

و نیز چون دشمن من است او را سخت قید کنید و ضرب شدید کنید
تا پنج در اسبید شود و از دشمنی من دور شود همان دیگر که در قید است او را دو
فد او را قید خلاص کنید تا او را حرت بسیار دهد تا او را محبت من زیاد
شود و هفت دیگر و در پنج دیگر است لوح دیگر است و قدم دیگر است یکی دریا خیز
و دیگر بر او عمارت میسازد و دیگر بر او یکی دیگر بر او میسازد و غیر می میطلبد و یکی دیگر
میگوید فلان خیر از فلان غضب کن یکی خبی خوب باشد و یکی بد باشد
و غیر ذلک این همه مشعر و خبر دهند بر دو یون هستند و گاهی تکالیف
نفر عصب مشعر بر دو یون اندکین همه امور مذکور بر دو یون ولایت میکنند
یعنی وحدت وجودیت حق است و دیگر است و حق دیگر است و این استدلال
عقلی است و استدلال عقلی منکران وحدت وجود را مثال عقلی
و منع کرده میشود و حق فرموده و یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
لِلنَّاسِ یعنی میان میکند حق حق است که را تا مردمان معقولات
برای مردم و مثال آوردن مقصود از مقصود شود مضمون است
محموسات فهم کند این مثال آوردن مقصود از مقصود شود مضمون است
عقل منکران وحدت وجود است که با وجود وحدت ذات ظاهر و مظهر و پنج
رساندن و پنج رسانیدن و حق رساندن و حق رساندن و حق رساندن

و زخم و شل و قصاب کرده شده و ام کسند و ام کرده شدن و عباد
 کسند و عباد کرده شدن و غیر ذلک من الامور شرعی کی خواهد بود
 پس عباد موجود حقیقی خواهد بود و معبود نیز موجود حقیقی خواهد بود و رنج
 رساننده موجود حقیقی خواهد بود و رنج رساننده شده نیز موجود حقیقی خواهد
 بود و سخن نیز موجود حقیقی خواهد بود و در حدیث قدسی واقع است
اَنَا عِندَ ظَنِّ عَبْدِی بَلَدٌ یعنی موافق این حدیث
 قدسی محقق است که این عالمی که من در آن هستم و وجود موافق ظن این است
 معنی آنست که من و مثال عقلی در وضع این استلال نیست مثلاً ازید
 هر دو پاشی خنجه و کجا تا ساق حکیم است تا نهایت با بهار و در شایان بهار
 رسانند و رنج رسیدن شده کی است و چون آن بسنگی با بهار اوقع کرد
 تا رخت بسیار شد پس رخت رساننده و رخت رسیدن شده کیست و بدست
 دست چپ زخم کرد با گشت دست چپ قطع کرد باز بدست چپ رساند
 زخم و قطع دست راست را کرد و این قصاص کنند و زخم و قطع و قصاص کرد
 یکی است و چون امر کرد خود را که با بی خود را بسته کن یا با سنگی با بی ارفع کن
 و امر خود را فرمان برداری کرد ام کسند کی و امر کرده شدن کی و فرمان بردار

باز رنج

یکی است چون فرمان بردار کسند عباد شده و فرمان بردار کرده شده که ام کسند
 معبود شد و کی معبود کی شد گاهی بیشتر گاهی کمتر می کنند و خود را عبادت
 نیست که این حکم کار جبر کردی لامت کنند و طاعت کرده شده کی است
 و علی بن القیاس این مثال عقیده محض برای دفع کردن استدلال عقلی
 وحدت وجود است مثال حق تعالی نیست حق تعالی فرموده فَلَا يَصْرِفُهُ
لَهُ الْاُمْتِثَالُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
 و در سنن ترمذی است که ابی برون از و هم قال فی سئل من
 خاک بر فرق من و تمسک من کی بر این باشد طایف و طایفین
 وحدت وجود علیهم السلام و الرضوان میفرمایند موجود حقیقی خارجی
 محض حق تعالی است و خلق افعال و خارج از علم یعنی در عالم شهادت
 معروض است و در نفس الامر و در عالم مثال موجود است پس خلق و خارج
 از علم یعنی در شهادت وجود و نمی دارد و صاحب فهم غلط کرده است وجود و هر
 را وجود خارجی نه می کنند این فهم کردن غلط است و فهم غلط را فهم
 صحیح را وجود و عالم است یعنی موجود در عالم شهادت و در عالم

مثال در عالم ارواح هست همه اوست و بناد امور شرعی و لغایر میان
عابد و معبود و پنج رساندن و پنج رسانیدن شده باعتبار اطلاق معبود
ست و باعتبار قید تعین عابد است و تعین در وجود نفس الامر است
و تعین در خارج از عدم است و در نفس الامر است بنا بر آن است که بی فرض
فارض است و بغیر اعتبار معتبر است زیرا که تعین در علم حق قوی است و موجود است
پس محتاج بغیر فرض فاض نیست چون تعین در وجود و نفس الامر است
احکام و آثار بر تعین ظاهر در خارج است مطابق نفس الامر است چنانچه
دوستی و دشمنی را وجود خارج از ذهن نیست و احکام دوستی و دشمنی
در خارج از ذهن است و احکام دوستی و دشمنی در خارج از ذهن است
چون احکام و آثار بر تعین در خارج از ذهن است فهم غلط میکنند و درم
مرآید که این تعینات در خارج از ذهن موجود اند این و هم کردن غلط است
این وجود و همی هم غلط است پس خلق که عبارت از ذات مع التعین است تعین
وجود و خارج نیست پس خلق را نیز وجود خارجی نیست و در هم غلطی آید که خلق
وجود خارجی است بنا بر آن خلق موجود و همی باشد و موافق حدیث قدسی آنجا
عند ظن عیدی که در حق تعالی است و ظاهر آنکه ظاهر آنست

و وجود علیه الرحمة و ارضوان موافق اعتقاد ایشان بایشان معالمت است و انکه
گفته اند احکام و آثار بر تعین در خارج از ذهن است این معنی است که تعین
در خارج از ذهن اثر است نه تحقیقت اثر کننده ذات مع التعین است چنانچه
زید تعین خوفناک ظاهر شد از خوف از ذات که آن تعین است ظاهر شد
محض از تعین ظاهر شد تعین در اثر و دخل است و خوفناک هم در
مع التعین است محض ذات بی تعین نیست و محض تعین نیز محض ذات مع
التعین است و تعین را وجود در عالم مثال است و آنچه در عالم مثال است باید
دانت حق تعالی قادر است که اقل از کم را این قدر وسعت دهد که در وجه پدید
یابی و چندین حال و چندین استقبال گنج چنانچه زید میگوید و غیر از این
که در دو دم این گفتن از ماضی خبر دهد و زید میگوید اکنون چنین است که
این گفتن از حال خبر میدهد و زید میگوید که مرزا چنین خواهد کرد این گفتن
از استقبال خبر میدهد و اقل از کم را این قدر وسعت داد و آن نزد حق
تعالی آسان است و این وسعت و اذن فی نفس ممکن است چنانچه از کلام
و عا هر زمانی ممکن بودن این وسعت مفهوم میشود و کلام و عا هر زمانی
ختم آنکه نالک مبتی و خدی

فِي كُلِّ طَرَفَةٍ عَيْنٍ وَأَقْلَامٍ ذَلِك
 مِثْلُ حَمْدِ جَمِيعِ الْحَامِدِينَ وَتَوْحِيدِ
 اسْمِ الْمَوْجِدِينَ وَالْمُخْلِصِينَ وَتَقْدِيرِ
 اجْنَاسِ الْعَادِيَةِ وَتَبَاءِ جَمِيعِ الْمُجَالِدِينَ
 وَالْمُصَلِّينَ وَالْمُسَبِّحِينَ وَاقْلَازِطَةِ الْعَيْنِ رَأْسًا
 این صحت بود با صاحب جبریا فی عید الرحمن امیدوار بجا می توان
 عرض کرده و در دعا و ذکر لفظ اجناس موحیدین است بنابر این آیه که می
 تَلَاكَ السُّلُوفُ فَيُضِلُّنَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
 بجا می آوریم بعضی ایشان را بر بعضی
 حکم می نمود که هر رسول خدا توحید و معرفت بود با شایسته
 بعضی از بعضی استانی موحیدین و اجناس غایبین گفته میشود و چنانچه در این
 هنوز آب و فوج جاری بود که حضرت حق سبحانی وقت حضرت رسول خدا
 علیه السلاوة والسلام را میسر کنانید و آن حضرت باز تشریف آورد و بنور
 آب و فوج جاری بود و بیت کلام که بی الت آمدن شیده با اقامه او دید
 بود و دید و دید آنچه وید عرض کرده آنچه کونی بود حق توح قبول کرده و میرا
 کلام بی الت شنیدن نوشته میشود که اگر کسی هر دو گوش خود را در

در دعا و ذکر
 در توحید
 در معرفت
 در توحید
 در معرفت
 در توحید
 در معرفت

در دعا و ذکر
 در توحید
 در معرفت
 در توحید
 در معرفت
 در توحید
 در معرفت

است حکم بند کند آواز او را شنیده میشود این آواز را آواز سر مدی گو
 این آواز سر مدی الت شنیدن میشود ال اله این آواز همیشه مشغول
 میشوند در این آواز او را شنید از آن بسیار می آید چنانچه مولوی جاکلی
 الرحمن و الفوان فرموده است نیست در افسر و کان ذوق سماع
 ورنه عالم را گرفت است این سر و دوش آواز بر لب که شنیده میشود
 با سبب و بابت ظاهر میشود و این صوت سر مدی بی حساب و بی
 است و سوراخ گوش را اهل اله بدو انگشت محکم میکنند و بعد
 انگشت بیرون می آرند و پنبه در گوش محکم میکنند تا صوت سر مدی
 شنیده میشود و بعد دو سه روز روغن تخم و نیم گوش می اندازند تا
 خشکی در روغن نشود باز روغن را همچون وقت بیرون از گوش میکنند
 باز پنبه در سوراخ محکم میکنند چنان در اومت میکنند که بی درد
 پنبه آواز او را شنید و در روغن و نشستن و خفتن و پنبه
 سار که مشغول شوند با گفت گفتند آن صوت سر مدی باو نشان
 میباشد از وقت پنبه را از گوش در میکنند از وقت حاجت پنبه
 نماند از وقت پنبه هر صوت که شنیدن میشود بر صورت دلالت میکند

این آواز سر مدی

والله یقین میداند که این صوت از دوات مقدس ظاهر شده و دال بر
 دوات مقدس است چون دلالت بر دوات مقدس کرد ابد الله میداند
 که حق تعالی بر جبار موجود است و الله و الله از اول میگویند از زبان
 نیکو میسرین فکر را نگیرد میگویند آنچه اختصار اما احد است و رخصت
 این شغل از قدوة العارفين حضرت شیخ شاه کلیم الله جبار
 آبادی در سبیل تقیفات فرموده اند نوشته است هر که از سلسله
 باشد یا نباشد او را رخصت است و بسیار فایده میدهد بزرگی فرمود
 بیت ذکر خاص خاص در کتب بود که هر که ذکر است او خاص بود
 لفظ خاص کبریا است پس لفظ که در هر صریح اول است نیم کبریا
 یعنی حق تعالی است این ذکر چنین محقق است که حق تعالی را معلوم میباشد
 و تحت بقیاس با وجود مسافت بعد در اقل از همه پیش حضرت
 سلیمان علی نبی علیه السلام و السلام از حق تعالی علم است
 عنایت نموده بود و چون شخص حاضر بود چون این مسافت بعید
 از ازل تا ابد است در اقل از همه نزد اهل کعبه نجایش شد بنابر این حضرت
 شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده است است از اینها

اینست که در کتب مذکور است
 و در کتب دیگر
 و در کتب دیگر
 و در کتب دیگر

بفریاد و اوجی در غرض + زمان طویل کرد و اقل از همه بخیر این است که باین
 اهل الله رسیدند و این رسیدن ممکن است حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة
 فرموده است تا بل در آینه دل کنی + صفای بتدریج حاصل کنی
 سگر بوی از عشق مست کند + طلبکار عهد است کند + و در توبه
 مبارک است بیت و طلب و اما توبه و دوست + که طلب در راه نیکو بهتر
 با سعی کردن حصول مرتبه طلبکار عهد است شدن ممکن بود که حضرت شیخ
 سعدی علیه الرحمة و الرضوان فرموده است تا بل در آینه دل کنی + صفای
 بتدریج حاصل کنی + چون باین مرتبه سالک میرسد جبار ظهور حق
 می بیند چنانچه حضرت شیخ فرید الدین عطار علیه الرحمة فرموده است
 چشم کشته که جلوه دلدار + مجتلی است از در دیوار + او بهر
 ایستاده جو شمع + سر فرو برده تو نگر و وار + سر مهر ز نور بی بصر + چشم
 در دو چشم بر زنگار + شاهد لا اله الا الله + برده را بر کنایه از
 معنی لا اله الا الله نیست لا موجود الا الله در حدیث قدسی است بی
 یسمع و بی یبصر و بی یحیی چون موافق این حدیث
 قدس در دل نال کند که حق تعالی بیستم یعنی دوات مقدس بصورت موجود است

اینست که در کتب مذکور است
 و در کتب دیگر
 و در کتب دیگر
 و در کتب دیگر

و حیات و تسبیح و تضرع و کلام و کمون در هر موجودات
 زیر آنکه چون در هر ذره ذات مقدس موجود است پس این جمیع صفات
 بود و است ظهور این صفات باراده حق تعالی میشود چنانچه بزرگی از
 بیت ویلی هر ذره را اگر پیشگانی + برون آید از و در یابی صافی + ویلی
 را بشکافتن معنی نیست یعنی در هر ذره کامل کنی که حقیقت در کامل معلوم خواهد
 شد که ذات مقدس باین صورت تجلی است چون در دل خود کامل کرد که حق تعالی
 می شنود و حق تعالی می بیند هر ذره را در هر بی بی هم در چشم کشیدن آیت که خود را
 بشین متعجب کنی که حق تعالی می شنود و حق تعالی می بیند و فعال تحقیقی در
 کار با حق تعالی است در من بصورت من ظاهر ظاهر شده است معنی لا اله
 الا الله هم نوعی ظاهر خواهد شد لا موجود الا الله در شنوی مبارک
 بیت صورت خود را شکستی سوختی به صورت کل را شکست آن سوختی + لفظاً
 کل کاف عبری بمعنی جمیع است یعنی خود را در فکر خود معدوم خواهی داشت
 و موجود حق را خواهی داشت همه عالم را معدوم خواهی داشت و موجود حق تعالی

راصور تجلیات حق دان و قوایم حق دان این تامل کردن مجاهد و کبر است
 ازین سبب که هر لحظه و هر ساعت درین تامل باید بود و ازین فکر غافل او غافل گردد و ازین سبب
 باید بود این مجاهد و کبر است و مجاهد با کفار و صغریه میگوید ازین سبب که درین تامل
 دل میباید دانست که استدلال منکران وحدت و حقیقت درین تامل
 بیارکت است با پیوسته لایان چوین بود با پای چوین سختی که بکلیت از استدلال
 مراد از سخت قوی است یعنی استدلال عقلی درین ثباتی وقت یعنی استدلال
 عقلی نهایت است و ضعیف است و نیز در مشنوی مبارک است است عقلی
 سود چکار که کور را در راه چکار عقل تفحص و در وجود میکند
 و از آنکه لایف شرعی و در وجود مفهوم میشود و مخالفت شرعی قبیح است
 و مخالفت اقوال مشایخ کرام نیز قبیح است مشایخ عظام را از حضرت مرشد
 خود تا بنجانب نبوی علیه الصلوٰة والسلام رسیده کیف التوفیق بین التمسک به
 و بین اقوال الشیخ الوطام فمقول و بالکمال التوفیق بفضل حق تعالی میدانیم
 که حق تعالی در آن مجید فرمان حمید فرموده فلا یضربوه الله
 وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مثال حق تعالی
 شده اند که اندر آنکه شما را و قول خود میدانید حق تعالی

مثال

فد شمار اید که حق تعالی هرگز نگوید در قرآن مجید واقع است لکن
 کَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ بَلْ تَقُولُ
 اِیْجِبْنِیْ نِیْتَ وَتَنْهَیْ مَا لَیْسَ بِکُمْ وَیَخْبِرُ عَنْتِیْ وَتَقِیْ سُبْحَانَ
 وَلَوْ رَأَوْنَا نِیْ ذَاتِیْ سَ وَوَجُوبَ ذَاتِیْ سَ وَغَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ
 لَیْسَ لَکُمْ غَیْثُیْ ذَاتِیْ نِیْتَ وَوَجُوبَ ذَاتِیْ نِیْتَ وَغَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ
 اِنَّ رَیْضَ کَانَ ذَاتِیْ سَ زَیْرَ اَنْوَ غَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ صِفَاتِیْ سَ تَعِیْنِ
 غَیْثَاجِ تَوَیْ تَعِیْنِ اَمَ حَقِّ تَوْحِیْدِ رَا لَیْ شَعْلَهْ عَن شَاوِیْ
 وَلَا یَشْعَلُهْ شَیْءٌ عَن تَعِیْنِ نِیْتَ سَ وَغَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ
 اَزْوَکِیْ سَ نَیْ سَ اَلْوَکِیْ سَ نَیْ سَ اَلْوَکِیْ سَ نَیْ سَ اَلْوَکِیْ سَ نَیْ S
 کُفْتُ کَ غَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ رَا کِیْ شِیْ اَزْوَکِیْ سَ نَیْ S قَبْلَ نِیْ شَیْ کَ غَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ
 اِیْجِبْ نِیْتَ جَوْنِ لَیْسَ کُفْتُ کَ غَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ رَا کِیْ شِیْ اَزْوَکِیْ S نَیْ S
 لَیْسَ غَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ رَا قَالِیْ شَدِیْ بَوَیْ اَلْوَکِیْ S اَزْوَکِیْ S غَیْرِ حَقِّ تَوْحِیْدِ
 سَ وَوَجُوبَ حَقِیْقَتِیْ وَخَارِجِ لَیْنِیْ دَر عَالَمِ شَهَادَتِیْ کِذَرَتِ مَقْدُوسِ سَ وَوَجُوبِ
 هَمِّهِ مَوْجُودَاتِ دَر عَالَمِ شَهَادَتِیْ مَوْجُودِ وَوَجُوبِ هَمِّهِ سَرَابِیْ دَوَرِ آبِ مِیْنَامِیْ
 فِی حَقِیْقَتِیْ آبِ نِیْتَ زَمِیْنِ صَافِیْ سَ کَرَزِ مَالِشِ اَفْخَابِ خِیَانِ دَر دَمِ

می بیکتاب است و فرق میان و می بودن و می نبودن سراب و دومی نبودن
 این موجود است اینست که سراب در و هم آب مینماید محض صاحب و هم غلط است
 است و نفس الامر و فی حقیقه آب نیست و این موجودات به وجود خارج
 نیست یعنی در عالم شهادت نیست و وجود در و هم وجود در نفس الامر است
 زیرا که این موجودات همه آثار تعینات از و تعینات امور نسبییه چنانچه
 فتور اند بعضی اعضا از دیگران نسبت به بعضی است وقت به وجود اعضا
 بعضی نسبت دیگر است وقت که روح دیگر نسبت است در خارج موجود
 کینه از است و این امور نسبییه را وجود در خارج نیست و وجود در نفس
 الامر است یعنی در عالم شهادت نیست و وجود تعینات در عالم مثال است
 و آنچه در عالم شهادت و در عالم مثال است و در عالم ارواح است همه مصور کلیات
 حق تعالی است که حق تعالی مصور این صورت ظهور کرده است زیرا که نام و حکم
 سبب و اثر بر تعین دیگر است چنانچه صداقت و عداوت را وجود در نفس الامر
 است و وجود در خارج نیست حکم و اثر صداقت و عداوت ظاهر است از آب
 و رحم و صداقت ذاتیه مثل علم و حیوة و قدرت و غیره متعین بتعین
 و صداقت می شوند و وقت غضب و قهر این همه صفات ذاتیه متعین

قهر میشوند چنانچه ذرات مطلق ظاهر بتعینات می شوند همچنین صفات ذرات
 مقدس نیز متعین بتعینات شده ظاهر میشوند و این صفات ذرات
 اگر منفک از ذرات نمیشوند در جسم و لطف و قهر و غضب صفات
 خارجی اند صفات خارجی از آن گویند که آثار تعینات اند و مقتضای
 ذرات نیستند و صفات ذاتیه را که علم و قدرت است تغییر و تبدل نیست و
 صفات خارجی را که قهر و جسم است تغییر و تبدل است زیرا که تعینات
 آنها تغییر و تبدل است چنانچه برزید قهر برزید رحم است صفات ذرات
 غیر منفک اند از ذرات چنانچه علم و قدرت و حیات و غیره از لک من الصفات
 الذاتیه بخلاف قهر و جسم بازیدند خلاف علم و قدرت و غیره من الصفات
 الذاتیه زیرا که تعلق علم با معلوم است این تعلق منفک نمیشود
 و اگر منفک شود جبریل باول لازم آید و تعلق قدرت با امر مقدور که است
 این تعلق منفک نمیشود اگر منفک شود عجز لازم آید همچنین غیر ذلک
 من الصفات الذاتیه مقتضای ذرات اند و صفات خارجی مقتضای
 اراده ذرات اند و علم با شیون ذاتیه مقتضای ذرات است و ظهور شیون ذاتیه
 مقتضای اراده ذرات است و اراده با جسم و لطف است و ظهور لطف و قهر

ذرات بتعینات تبدل میشوند و صفات خارجی نیز تبدل میشوند
 قهر میشود و برزید قهر میشود و لطف و قهر و غضب و بنا بر جمیع
 از غیرت نمیدانند برین مخایه اعتباری است از سبب آنکه در ذرات مقدس
 تشعیرات نیست و موجودات عبارت از ذرات مع التعمین است و این و غیر
 را درجه و خارج نیست موجود در خارج محض ذرات مقدس است و این تشعیرات وجود
 در خیال است و وجود خارج از خیال نیست موجود خارجی نیست و اثر بر متعین در خارج
 و بر دیگر است از سبب تفاوت مفهوم و اثر موجودات و اثر موجودات را تا غیر نفس الامر
 و خیالی و دومی است و موجود در خارج نیست در آنکه وقت که از آن سر خواهد بود الوقت
 زیرا که خواهد بود و هر وقت که ساجد خواهد بود قائم خواهد بود پس ذرات مع التعمین
 از تشعیرات این نشان ثابت شد حق تعالی واجب الوجود است و ذرات او تقاضا
 وجود او میکند و غیر حق تعالی ذرات او تقاضا وجود خود نمیکند و تقاضا عدم خود
 نمیکند حق تعالی او را وجود میدهد و او را عدم میدهد و حق تعالی را تقاضا نیست
 و گفت نمیشود که حق تعالی چنین بود و حال آن بود چنان نیست چنین بود که
 حال چنان نیست وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عَلَوًا كَبِيرًا
 نباید گفت که قبل از موجود شدن خلق بود و بعد موجود شدن خلق زیادت

الکبر
 علم
 ذرات
 حق تعالی

خلق آتشانی بخلق برابرست چنانچه بعد موجود شدن خلق آتشانی بخلق است
 همچنان قبل از موجود شدن خلق در ازل آتشانی حق تعالی بخلق است
 و آنکه آنرا که محویت در ذات مقدس حاصل میشود او شانرا نیز حالت فطره در
 وقت نیست چنانچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده بیت آت ازل
 همچنان شان بگوش بفریاد قالو ای درخروش + اولین محویت
 بفکر و اندیشه ذات مقدس است باین طریق که من ذات مقدس ام این فکر و اندیشه
 کردن جهاد اکبر است باید که این فکر و اندیشه هر روز در آن در است ملحوظ باشد تا در
 هر لحظه در جهاد اکبر باشد و ثمره و فائز این جهاد اکبر که محویت در ذات مقدس
 در کیوت میباشد و علی الدوام نمی باشد چون ما را خط تعینات در فکر و اندیشه
 او نماز الوقت او را محویت در ذات مقدس حاصل شد **لِيَمِجَّ اللَّهُ**
وَقْتُ لَا يَسْعَانِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ
 درین حدیث مبارک اشارت بجای شدن محویت است که در کیوت
 میشود و علی الدوام نمی باشد باید دانست که در علم ازلی حق تعالی هست
 که ظهوره بدر مقدم بر ظهوره پس است و ظهوره پس مقدم بر ظهوره پس است
 چنانچه در علم حق تعالی است همچنان ظهوره در عالم شهادت است و در

که ظهوره عالم ارواح مقدم از ظهوره عالم مثال است و ظهوره عالم مثال مقدم
 بر ظهوره عالم اجساد است و نیز در علم حق تعالی که ظهوره این سه عالم حادث
 است و قبل ازین سه عالم ظهوره حق تعالی نیز بسیارست چنانچه در ظاهر
 الحیرات مذکور است **أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ**
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ عِدَّةَ مَا خَلَقْتَ مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَكُونَ السَّمَاءُ مَبْنِيَّةً وَالْأَرْضُ
مَدْحِيَّةً وَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ حَيْثُ تَكُونُ
 پس ازین معلوم شد ظهور حق تعالی قبل از ظهوره سه عالم نیز بسیار
 و نیز قبل از خلق این سه عالم است و نیز در علم ازلی حق تعالی است که از پیش
 که از پدر خود موقت است و از پس بر مقدم است مدت حیاتی او مثل مثل سال
 و از بلوغ تا مدت حیاتی ناز و روز و حج و زکوة بر و فریضه پس است
 در علم حق تعالی ظهوره او در ذات مقدس که شدن تین جمعی است و تین
 روحی و تین مشیال او کم نمیشود باید دانست که عارف باید گاهی رنج عبادت خدا
 میشود و عارف باید تا زین است عبادت از وساطت نمیشود و عبادت کردن در
 روح او نمیشود چنانچه حضرت رسول خدا علیه السلاوة والسلام فرموده است **قَوْلُهُ**

و صحیح دانستن موافق واقع پس گفت علم شلا عین حق است غیر حق نیست چنانچه
 در یاد حجاب و موحیاء همه آب است این همه سو آب دانستن جایز است
 و هم چنان موجودات را ذات بخت دانستن جایز است و همین طور دانستن
 طریق دانستن ذات بخت است فرق کردن میان آب و صفت آب که حجاب
 و میان ذات مقدس و صفت ذات مقدس که علم است عز و است که صورت حجاب
 معدوم شود و ممکن است آب بدون دریا که معدوم شود و ممکن نیست پس صورت
 حجاب متغایر صورت آب شد بخلاف علم و قدرت و غیره صفات که معدوم
 این صفات ممکن نیست پس ذات مقدس صفات دانستن غیر ممکن است
 و غیر صفات دیدن غیر ممکن باین اعتبار که همه ذات مقدس دانند
 انی طور دیدن و دانستن ذات بخت است ذات بخت را دیدن ازین اعتبار
 نیست که از ذات سلب صفات کند بلکه صفات را عین ذات بینه چنانچه در
 کتاب مسلم است بنور وحده مرقوم است ای سید جهان کذرات است که ذاتها
 شد و همان ذات است که اول علم خود شد و دیگر با بصورت علمهای جهان
 شد و همان ذات است که قدرت خود و قدرتها شدن و همان ذات است

فوز اوست

خود بر ذات و حیات خود حیات است و قسری خود فعلها را است و کلام خود را
 کلام است و علی بنز القیاس و همان ذات است که هست خود هست
 است چنانچه در حدیث قدسی است **كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي**
يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَنُفْسَهُ
الَّتِي تَسْمَعُ بِهَا وَكَانَ يَسْمَعُ
 پس آنچه علم حق تو است متعلق بآنست نفس لامرت زیرا که علم ازین
 حق تو است آن متعلق شد نفس لامر شد باز محتاج باعتبار معتبر نیست و محتاج
 بقرض فارض نیست پس این نباید که عیاذ الله تعالی علم حق تو نباشد از
 محال است این شاید موجود نباشد پس شاید نفس لامر نیست اندر زیر که محتاج
 بقرض فارض و محتاج بعلم شدن و باید دانست که این فرض کردن محال
 این محال اعتبار نماید که باید دانست که علم غیر معلوم نمی باشد پس معلوم
 باین آری ذات مقدس است و شیون ذات مقدس است پس ذات مقدس
 را و شیون ذات مقدس بر علم ازین تقدم ذاتی شد چنانچه طلوع
 شمس و تقدم ذاتی بر چهار است باین معنی که چهار تابع طلوع شمس است

بخت آن ذات مقدس با علم ذات مقدس و شئون ذات مقدس
 منزه از ذات مقدس مطلق است یعنی لا بشرطی است
 و لا بشرطی قیاس نیست عنوان است برای ملاحظه ذات مقدس
 این عنوان ملاحظه ذات مقدس کرده شود که ذات مقدس خواهد بود
 تعین پیدا میکند دیگر باشد عنوان ذات مقدس منع قطع نظر از تعین
 از تعینات ملاحظه نموده موضوع موجود کرده شود و واجب الوجود را از
 بودن و خالق بودن و ذو مقتضی بودن من آنکه ظاهر بصورت زید و لیث
 غیره را محمول بر ذات باید کرد و باید گفت که همین ذوات مقدس که محمول بر
 بشرط است چنین است و جهان است یعنی خالق است و رزق است و مقدر است
 و مقرر است و مسبب است و سوار است این هر چه باید که گفته شود یک معنی
 لا بشرطی است که با آنکه همه او را از همه پاک است و این اطلاق
 کشفی و عقلی و فهمی نرسد بحد و کماله نقیه
 از حیات زیرا که از مقدار خواهد داشت که گفت و نیز خواهد داشت
 که همه اوست باعتبار ظهور و از همه پاک است باعتبار تنزه ذات و کشف

بسم توان در ذات بسم جهان رسید به نور که چون بسم جهان
 را در آن در گفته و آنرا سزاوارده ذات با تعینات و کلیات است و این
 تعینات کلیات است این ذات مقدس از چنانچه است ذات
 محمول میشود از این کلیات و تعینات نیز ذات مقدس محمول میشود زیرا که
 تعینات تعین نیستند و تعین نمیشوند پس علم تعین علم ذی تعین
 چون تعینات و کلیات لائق در ملاحظه می آید پس ذات کی و اعلیه
 بیشتر شد و این تعین است ذات گفتن و تشبیه با اینست
 و این ازین سبب که ذات مقدس این تعین محمول میشود چنانچه از این
 ذات محمول میشود این تعین تشبیه با اینست که کمال الوجود
 نیست زیرا که ذات دیگر است و اینست و این تعین همین ذی تعین
 است و حق است موجود دیگر نیست کی موجود در عالم شهادت
 و کی موجود در عالم مثال است و کی موجود در عالم ارواح است این موجود را
 در عالم ذات مقدس است که بتعینی از تعینات شهادت شهادت
 و مثال ارواحی ظاهر شدن و تعین نیز از عالم مثال است از عالم شهادت
 از عالم شهادت عالم مثال لطف است و از عالم مثال عالم ارواح لطف

از برترین زینت بصورت دیگر ملحوظ میشود ازین سبب یکی است و صورت
 بیشتر است و صبر ذات زنگار صورت شد ذات و نباید گفت
 که ذات کل است این صورتها اند و ذات کل است و این صور جزئیات اند
 بلکه ذات مقدس جزئی حقیقی است و صبر نیز یکی علی الرحمن فرمود
 است بهر زکی که خواهی جامه پوش + منت از جلوه قدیمی شناسم
 یعنی هر صورت که ظاهر شوی من ترا شناسم که باین صورت ظاهر شده است
 زید که جزئی حقیقی است گاهی این گاهی آن گاهی از گاهی مذاق شود این
 صورت زید را جز از زید اند و نیز جزئیات زید اند و محض صورت زید اند و عین زید
 اند اگر کسی از کاغذ مثل شکل و صورت و یکی سازد و چنانچه یک طرف آن
 شکل دایره قدر عینیک باشد مثلاً و طول آن شکل قدر اصبع و سطحی مثل
 باشد و دیگر طرف آن شکل دایره باشد و در یک طرف آن قدر عینیک
 است شیشها یکی قطعه شیشه سبز و دیگر قطعه سرخ و در هر قطعه
 شیشه زرد یا یکدیگر چسبانند شود هر یک ازین قطعه شیشها را
 بقدر ناخن اصبع باشد پس یکی دایره آن دایره باشد و طرف دیگر آن
 دایره باین قطعه شیشها را بندد باشد مقصود است که یک شیشه نباشد

فصل در بیان سبب تفاوت در سبب اول زید مثل و در
 سبب دوم قطعه و زرد بودن قطعه و سبز بودن قطعه حاجت نیست
 اگر کسی شخص از انظر کند که او بیند زید از ان شیشها بصورت مختلفه
 در یکوقت چنان خواهد شد زید یکی است و از اینها مختلفه بصورت
 زید و این خواهد شد ذات زید یکی است و صورت زید بسیار در یکوقت دیده
 خواهد شد و این صورتها را جز از زید اند و نیز جزئیات زید اند و محض صورت زید اند
 و آن که در تفسیر گفته در بیان قول حق تعالی و یضرب الله
 الامثال للناس و الله یعلم کل شیء علی علمه
 نوشته است غیر از حق تعالی مثالها را و بیان میفرماید مثالها را یعنی
 بصورت محسوسات بیان میکند برای مردم از دو مقصودات را و این است
 مقصود سخن بر ایشان بود که اگر دانستی کلام صاحب تفسیر حنفی کاتب الحرف
 میگوید چون تمثیل بیان کردن مقصود زود حاصل میشود و محض را
 منع کردن و کمال منکران و وحدت وجود این مثال عقیده آورده شد تا مجرب
 منکران و وحدت وجود زود فهمید شود مثلاً چون زید را زود میکند که
 ساجد شوم سجده کردن مکنی بود پس این را زود مصمم کردن زید و لکن کرد

کاشتن از دست خود را که ساجده شو پس زید فی الحال ساجده و سجد کردن
و بلوغ آمد همچنین چون زید اراده کرد که رکع شوم و خود را امر کرد که رکع
پس رکع شدن یک شیء پیدا و شیء بمعنی صانع و مخترع
عنت از چنین اراده کردن زید و امر کردن آن شیء را و گفتن زید
آن شیء را که شو پس آن شیء شد یعنی زید رکع شد و همچنان زید گفت
را که قاشن شو پس زید قاعده شد ام کنندگی و مأمور کیست و هم چنین
آنسگر از زید اراده کرده است که آنسگر شوم همچنین اراده کردن زید است
خود را که آنسگر شو پس زید آنسگر شد و در این قیاس دیگر ضائع زید
پس ام کنند و مأمور کی شد پس معنی اِذَا اَدَّ شَيْئًا
بِقَوْلِهِ كَفَيْكَ كَوْنُ مَعْنُومٍ مِلْثَمُهُ بِرَأْسِهِ
زید در صورت یک آنسگر اعمال صالح مثل نماز و روزه و زکوة و ایاتان
و در صورت دیگر آنسگر اعمال فسق میکند مثل زنا و اوط و سر قمار و کفر
و قمار و شراب اگر بالفرض زید میگوید هر دو آنسگر را که شمار من خالق لم
بصورت ظاهر شده ام و اعمال شمار از من خالق لم که من تحقیق میکنم
و شمار غلط شده و هم میکند که چنان غیر زید استیم و این اعمال مایان م

[illegible]

واقع است بلکه خایف باید بود تا امید نبرد باید بود امید غفوشیده باشد
حضرت آدم رتبه ظلمت را باید گفت حضرت از راه ادب نسبت عصیان
بخود کرد پس چون به اعمال عمل کردن از کفر و ایمان و غیره اعمال را از یه خالق شد
باید که آنست که راضی باشد بر هر چه از فقر و قاق و قس و کفر و بگویند در دنیا
باشد اگر کسی گوید که رضا با کلمه کفر است جبر است یا کفر ازین سبب
خالق است نه ازین سبب که انکار خالق ماست در حقوی است بیت را فیض کفر
ازین سبب که قضا است نه ازین سبب که انکار خالق ماست پس ازین
باعتبار از حق خود نم کنند و با اعتبار تقیین سبب کنند
و با اعتبار تقیین سبب کنند و با اعتبار تقیین آنست که در حق است فی حاج
یکش از حق زید و محمد است و با اعتبار تقیین آنست که در حق است و با اعتبار تقیین آنست که
و دیگر دیگر انداخته زید یک فردا است و مفهوم زید از آنست که در حق است
و در مفهوم آن شخص ما خود نیست و در مفهوم زید شخص ما خود است ازین
سبب مفهوم هر دو صفایر است زید و غیر از آنست که در حق است سبب زید
فردا است ازین سبب که ازین سبب زید عین آنست
و شخص سبب وجه خارج نیست و وجود در نفس الامری است همچنین در مفهوم

الاسماء بنی الخوف و الخوار

مقدس تعین ما خود نیست و هیچ موجود عبارت از ذات مع التعین است و تعین
وجود خارجی از تعین کسین ملاحظه تفایر مفهوم غیر گفته شود هم جایز
است موجود است و اگر ملاحظه آنکه تعین بوجود و خارج نیست و وجود در نفس
است گفته شود که بخدا غیر خدا و وجود حیات موجود در خارج نیست پس
است و این است که این از کلمه علم را و قدرت را و حیات را و سمع را و بصر را و ازده را
و کلام را که صفات زید اند و در خود زید نیست پس آنست که اینها صفات ذات است
من اند و کونین سبب و در گفت این صفت من است این را بصورت انجین است
قضاها که در حق قضاها را مثلاً در کون آوردم پس کونین قضاها صفت من است
و این در حق غلط بود و حقیقت صفت زید اند بصورت آنست که در ظاهر شده
و همچنین زید و محمد و غیر از آنست که خود را این صفات علم و قدرت
و غیر در خود دیدند و دانستند که این صفات زید است در میان ظاهر اند این را
چه خواهد نفیس روز مثلاً چون یک قفل را دید و گفت این قفل آنست
بسیار خوب که سبب کشف کسین کی و مدوح کی است بکلیات که زید است مدح کرد
و چون دیگر قفل را دید و گفت که این آنست که این قفل را بسیار بد صورت
کرده است مذمت کرده مذمت کننده کی و مذمت کرده شدن کی است که زید باشد

و قفل خوب را گرفت و گفت اگر این آنکه این چنین قفل را سازد قیمت هر قدر
خواهد گفت در چندان خواهم داد و مندی یکی و داده شد یکی است و قفل صورت
را گرفت و گفت اگر این که این چنین قفل ساخت او را پنج هزار خواهم
رساند و او را قفل خواهم بست پنج رساننده و پنج رساننده نشد یکی است
وزن مقدس در یک وقت در یک ساعت بصورت همه ظاهر میشود و گشتی از دیگر که
مانع لا یشغله شأن عن شأن پنج رساننده و پنج رساننده
شده و قفل کنند و مقول ملکیت و این آنکه این چنین قفل خوب است و
و دیگر قفلین را بدید و بچنان گفت قفلین دوز را اگر مثل این چنین قفلین خوب
ست قیمت از گفت از زیاده خواهم داد و رغبت و چند و و عین و نه و
داده شده یکی است که زیاده باشد اگر مثل قفلین که بد صورت است و پنج
او را قفل و او را خواهم کرد این آهید بود نه و داده شده یکی است که زیاده باشد و باید
داده و مال او اگر آنکه دوز و این قفلین دوز و غیره خود را غیر زیاده و غیره که زیاده
غصب خواهم کرد که نام هر یک دیگر است و علم و قدرة و اراده هر یک دیگر است این در این
و خلاف واقع خواهد بود زیرا که در واقع زیاده بود که بصورت آنکه گاهی ظاهر
و گاهی بصورت زرد و گاهی بصورت راکع و گاهی بصورت قاعد و گاهی بصورت مستطیع و گاهی

ب

مستطیع و غیره موهظا بر شده است و اگر بر یک از این زرد و غیره خود را این
دید که زیاده باعث آنکه در همه این تعینات یکدات زیاده است که ظاهر این
تعینات شمس است موافق واقع خواهد بود و هر یک از اینها دوز و قفلین و زرد
گفت که با حبل زید هستیم هر یک زید عرض خواهد کرد بیت نطق و عین
من جمله منم من جمله تو بودم و نمیدانستم و زید بصورت هر یک از اینها دوز را
و قفلین دوز و غیره در او که وقت ظاهر نمیشود گاهی بصورت آنکه ظاهر میشود و گاهی
آنکه در دل خود را در دوز من مقرر کرده میگوید بیت تر از دوز است گویم حکایت
بی است و مراد زید و مراد از بی است و گاهی ظاهر است و گاهی
یعنی این تعینات و قفلین بصورت بی پایان از زیاده ظاهر شده است و اگر
نیک بنگری همه او زیرا که صورت بیان و تعین بیان و خارج موجود
نیست در علم و در نفس الامم موجود اند و موجود خارج نیستند و در
نفس الامم موجود اند و موجود خارجی یکدات زیاده است پس موجود خارجی حقیقی را
صورت بیان زیاده شده همه او گفتن در شد و باید در که بر تعین و هر
حکم دیگر نام دیگر است و خفت موری جامی علیه الرحمة فرموده است
بیت هر مرتبه از وجود حکمی دارد که حفظ مراتب کنی زید

در خشتی و خجندی

این آیه را در دو صورت معنی می کنند
 یکی این که اگر اسمی که تعین بر دیگر اطلاق کنی روان باشد
 چنانچه بر لایک این اطلاق کنی این را با لایک گویم جایز نیست
 و در صورتی که این تعین سابق بر ایدیت بنده است و در باب است
 و آنست که **وَأَنَّ أَسْمَاءَ مَكْرِيَّةَ الْأُلُوهِيَّةِ**
 لا يجوز إطلاقها على مراتب الكون
 والخلق وكذلك لا يجوز إطلاقها على اسماء
 مراتب الكون على مراتب الالهية
 و نیز می فرموده است تعین بود که بسته جدا شد + نه حق بنده بود
 بنده خدا شد + مراد از آنست که ذات مقدس است و جدا شدن تعین از
 هستی باعتبار علم سالک است نه تحقیق ذات مقدس بغير تعینی که
 تعینات نخواستند بود و نیز آنست که در دین خود زکرا را مقرر کرده میگوید
 که در میان علم و اراده و قدرت و محبت و قس و قهر و حیات همه صفات
 زید اند و در میان ظاهر شده اند چنانچه زید متعین و متلبس بصورت مایان شده
 شده است همچنان صفات زید از علم و قدرت و غیره نیز هر صفت متعین

و تلبس شده تعین و بصورت صفات با ظاهر شده اند آنکه نیز که بود در
ضعیف لیر بود موزه دوز نیز سمج بود تعین دوز سمج بود این کیفیتها
و تعینها در این صورتهای که آنکه وزر کرد و لازم داشتند تا به هم ازین
بابت زید فی ذریع محتاج نیست اگر چه خواهد که بعضی اینها را هر شود
قادرست این کیفیتها و صورتهای آنکه وزر کرد که در زید ظاهر شده است
بعین زید بر ظاهر خواهد شد زیرا که صفات زید نیز زید بر موجود نخواهد شد
چنانچه صفت سر خواهد حافظ علیه السلام مروده است باین سیه مشهور
اگر انت او بر عاشق چه شد با ما و محتاج بودیم او با مشتاق بود
تعینی یا تعینات که خلق هستیم محتاج به دیگری تعین هستیم و دیگر تعین
که تعین هستیم مشتاقی او چنانچه در حدیث قدسی است گفت کنان
مُخْفِيًا فَاحْيَيْتَ اِنَّ اَعْرَفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ
لَا اَعْرِفُ لَكَ شَيْءًا سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ مَا يَكُونُ فِي عَيْنِ مَنْ لَا يُدْرِكُهُ
مشتاق تعین و این کیفیتها و تعینها و امور نسبیة اند امور نسبیة
وجود در خارج نیست وقت مجرده نسبت بعضی اعضا را با بعضی بود چون
زید را گشاده نسبت اعضا را با اعضا دیگر شد و این تعینات است
با عفا

باعت بعمل میشود زید چون غضب که در صورت صورت زید از شوخی چشم
و کلام باخشونت و لرزه در اندام و چین بر پیشانی نشد اگر این تعین
عست است میکند تعین غضب باقی بماند می باشد و اگر اندک از این
تعینها خالی شود کینه بسم زید میکند تعین غضب باقی بماند
پس اگر تعین مثل تعین سابق نباشد بنیزه در غلط میشود و میگوید
که یک تعین بود که در زمان و در از باقی ماند فی الحقیقه هر تعین است است
مستحق میشود و وی تعین که در است باقی است یعنی چون در است که
تعین بعد از است باقی است هر در است که فانی شده است جز در آن فعل نیز
همون در است یا بنده است فعل گذشته دیگر و بعد از آن فعل یا بنده دیگر نشد
گاهی کار مقصود بصورت غضب و خشم و قهر حاصل میشود که بصورت
حاصل نمیشود چنانچه کودک درستی بود و گاهی گشته بنیزه بود که در است
آغاز کرده هر چه لطف و رحمت کردند گریه را ترک نکرد و چون کودک
بدریاد و دستم غوطه داده باز گشته آوردند آن کودک گریه را ترک کرده
خاموش شده بنیت پس صورت غضب و خشم را اگر چه از صورت رحم و لطف
بدست لیکن نفی بنیت که کار مقصودی باو حاصل شد هیچ بد مطلق

است بر حقیقت رحیم و لطیف است تهر فی نفسه خوب بود کار می مقصود می بود
 شد و غنای می بسیار است شخصی مایه به بوی عذره بود بوی قافورات در
 موافق طبع او بود روزی بر دوکان عطس فروش رسید بوی عطر حنائی
 او شد بهوش شد افتاد بسیار صاحب از کلام خواندن و در دو گلاب افشان
 کردند و هیچ نافع نشد کی و نایود سرگین سگ گرفته بر بوی او مالیده
 بهوش آمد و نافع شد چنانچه بوی قافورات بلب اکثر طبایع بدست
 بوی گلاب بدست آن شخص نگرید باشد حضرت مولوی عابد القصد و فتوی
 شریف فرموده است بدست پس بدی مطلق نباشد و در حیان + بد بدست این
 بدان که در وقت کردن بد چنانچه قافورات بدست از قافورات بو
 زشت می آید عجم چنان از عفت و شفا که بدست ظاهر میشود پس آنچه
 در شرح لطعات است و همه موجودات را صورت تجلیات حق دان و قائم بوی حق
 اشکال کثرت بسیار بد لازم می آید زیرا که بد هرگز نیست بد بدست
 و نیز این بد در حقیقت بد نیست و نیز کثرت آنوقت لازم می آید که کثرت
 موجود دیگر بدست زشت موجود چنان نیست و در خیال موجود کثرت
 است دیگر هیچ موجود نیست و شگ کثرت کاسه از رخ لبه بود

اگر آن کاسه بالغرض گوید که من غیر اینستم و آب را طلب ننمودم که محبوب
تیا زست و چون آفتاب بزرگ تابان شد و کاسه که درخت است و کاسه
اگر گوید که من عین آب بودم غیا وستم هم موافق واقع است بیت چشم
چون باز شد محبوب در خویش یافت عین دریا گشت چون میر شد
چشم حب آب و باید در استیغنی کوزه را خرید میکند در یک کوزه شیر
می اندازد و در یک کوزه کتاب می اندازد و در یک کوزه عمل می اندازد و یعنی همه
و در یک کوزه بول اندازد و این هر کس خطی نیست در کوزه که در میان بودند هر
از درخت بگشت بگشت ظلم نیست چمن زید که بصورت انگشت شش ظاهر میشود
و در یک انگشت ظاهر خوب مثل نخ و اوز و غیره اعمال صالح ظاهر میشود و آن دیده
صورت ظاهری میشود و خوب است مثل سحر و در آن و دیگر اعمال بد و زشت
ظاهر میشود پس زید در یک انگشت بصورت خوب از ایشان موافق است و سبب
موافق شرح ظاهر میشود و در یک انگشت بصورت زشت ظاهر میشود چنانچه
انصورت لایق بسیار تریف و طرح می باشد و آن صورت بد زشت لایق است
و سزایش بسیار پس هر چه در صورت ظاهر شود ظلم نیست و این صورت و این
را قدرت نیست و طاقت نیست که نقاش را گوید که زید است یعنی همان صورت

زشت و نقش زشت را بدو اگر گوید کرد اجراء صورت بدو نقش کردی بیست و
آن نقش را که این زشت نمودن کند و از پنج خود وضع کند این نقش
بدو کردن و بصورت زشت ظاهر شدن ظلم نیست مالم بهر صورت که خود را ظاهر
کند ظلم نیست لاچار از صورت زشت افعال زشت ظاهر خواهد شد و در ای
عمل زشت خواهد رسید یا عفو خواهد شد از نقش خوب همه اعمال نای خوب
ظاهر خواهد شد و جزای آن اعمال خوب نیز رحمت خوب و خوشی بسپارد و خواهد رسید
و از صورت بدو اعمال بدو نیز از آن اعمال نیز بدی و هیچ بسپارد و خواهد
رسد یا عفو خواهد شد چنانچه از آیه کریمه ظاهر است قل كل
يَجْمَلُ عَلَى شَاكٍ لَيْتَ لیکن هر یک از این نقشهای اول
صورتها علم و قدرت و حیانت و سمع و اراده و تکوین و غیره صفات
ظاهر آنها اگر باشد این نقشها چنان معلوم کند که این امر از خود
من کرده ایم جز عمل میکس بود جز عمل بد بدو خواهد رسید و حق تعالی قادر است
چشم ست و غفور است بقدری که خود آن اعمال بد را عفو کند و خواهد
عمل بریزد بدو رحمت و عفو فرماید زیرا که در آیه کریمه واقع شده است قُلْ كُلُّ
مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

اِنَّهُمُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ^{فاما} اگر این ظاهر شده چنان معلوم کند
 که این اعمال گفته زبردست من و صورت مختارستم و فی الحقیقت
 اختیار من هیچ نیست این اعمال را گفته همون نقاش است که بصورت
 من ظاهر شده است و قیاس همین خیال در دل او مستحکم شد یقین خواهد داشت
 که فاعل جمیع اعمال در حقیقت اوست غیر از هرگز فاعل مستقبل نیست چنانکه
 حضرت غوث الثقلین علیه السلام فرموده است **دَبَّ اسْمُكَ فِي**
مُطْلَقِ فَاعِلِيَّتِكَ فِي كُلِّ مَفْعُولٍ حَتَّى لَا أَرَى
فَاعِلًا غَيْرَكَ لَا كَوْنُ مَطْنًا تَحْتَ
جَرِيَانِ أَقْدَارِكَ وَهَوْنُ بَعْضِهَا خَافِضٌ جَانِبُهُ
 که همین شخص از آن فرقه خواهد بود که حق سبحانه و تعالی در شان ایشان فرموده
أُولَئِكَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
 و امید است هیچ رنج و آزار از بسبب این اعمال با او نخواهد آمد و هیچ خوف
 یا غم نیست چون او خواهد گفت که من کرده ام از من گفتن مراد زید خواهد بود
 ظاهر از من گفتن ازین نقش ظاهر میشود و فی الحقیقت این من گفتن از نقاش
 است و در شنوی مبارک است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

بعد از فتاوی پس این ظاهر شده اگر اندیشه کند که من دیگر ام و حق توانایی است
 بهم علیها برده اختیار خود میکنم حق تعالی باو همون معادله خواهد کرد و در آن
 خواهد داد و جز از عمل بد عقوبت کند **وَعَفَا عَنكَ**
لَا يَخْلُو عَنِ الْكِبَرِ تَوَاضَعًا وَرَحْمَةً وَبِيعْ
كُلَّ شَيْءٍ حَرْبًا لَا تَقْضُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ شَيْئًا
وَعَذَابِي أَصِيبُ بِهِ مَنَ أَشَاءُ نیز آیه کریمه را بر
 خوف عقاب و امید غفور و دودش که اگر کسی گوید همه در محبت خواهد شد بود
 و دیگر شخص در روز قیامت خواهد بود و بنده طایان چنین خوف از عقوبت کند که گوید
 آن شخص در روز قیامت من غورم بود و اگر کسی گوید همه در روز قیامت خواهند بود و بنده طایان
 در محبت خواهد بود چنین امید و ارادت حق تعالی باشد که گوید آن
 بهشتی من **سَمِ الْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ**
 سگویی همین معنی دارد که خوف عقوبت و امید رحمت چنین در دل باشد
 اگر گویند که این خوف عقاب امید غفور تجلی ذرات مقدس است پس جرات
 مقدس و حالت مستطوره شد جوب است مستطوره و ذرات مطلق نیست و
 که عبارت از ذرات مع است مستطوره خلق را بهجت پس اعتبار اطلاق است

نظره هیچ نیست باعتبار تفتید حالت خسته و دیگر صفات ناقصه
 است و اگر این ظاهر شده اند نشانه کند که همه کارها که از زمین ظاهر میشوند بصورت
 مختار مستقیم و نه حقیقت بزه مقدس بصورت من ظاهر شده میکنند فعال
 مطلق و فاعل حقیقی حق تعالی است و وجود حقیقی حق تعالی است و نفس اول
 غرق حق تعالی است باین معنی خواهد کرد که حق تعالی و فردا فاعل خدا
 ظن عیبی در حق تعالی نیست چنانچه بنده ظن من خواهد کرد با وجود
 خواهد کرد و هو الغفور الرحیم این ظاهر شده علمها نیک
 میکند و دعا میکند و زاری میکند پیش نقاش که با خوبی کن
 مارا بر همین علمها و نیکم کن مارا بر علمهای نیک ظاهر شود و علمهای
 از ما ظاهر کن و انکس از علمها بد ظاهر میشود و دعا و زاری میکند پیش نقاش
 که این علمهای بد از من دور کن تا علمهای از من ظاهر نشود پس دعا و زاری
 از این عبارت نیز از این عبارت معلوم شد در تثنوی مبارک است
 ای خدا ای پاک ای بسیار باه و ستیگر و جرم مارا در گذار ای ای از تو
 محبت هم ز تو به هم دعا از تو اجابت هم ز تو به زبانی که
 فی الیوم ولا ابلیس لاماک سلیمان

و یلقی قال کل عیارة و انت المعنی
 یا من هو القلوب مقناطیس و چنانچه مقناطیس این
 نیروی خود میکشد بچنان سنگین و لایزال تو بخود میکشی و دیگر که تو را را می
 ولذت میاید و واقف اسرار میکنی او شایسته دانست که بصورت انبساط
 و زو یافت اما ظاهر شد این حلول حق و نیت حلول انرا گویند کشی پی وجود
 در در گریخته موجود در حل شود چنانچه استی موجود بود و در وقت آمدن
 رآب درون آب در تمام وقت سرایت کرد و تیر و ناز شد این حلول است در در
 و تحت او انرا گویند که دوشی شود چنانچه کین یعنی شیر کشی بود و آب نیز
 کشیده بود چون هر دو جمع شدند کشیده ثالث پیدا شدند اتحاد است
 و زید که بصورت است که زار از آب هر شد که ذات موجود خارجی است و تعین
 خارجی حقیقی نیست و خارج عدم موجود خارجی و تعینی است بهر صورت که زید ظاهر
 شود و حلول اتحاد نیست باید دانست که از سبب قاذورات تکوین بقا و قورات
 نمیشود تکوین اوقات میشود که کشیده نهایت قبیح باشد و تیر باشد کشیده
 دیگر سبب نهایت باشد آلوده کند و آن پاک شود نهایت رسد تا جایشی دیگر نیست
 از سبب اثر یک تعین بود می آید که کشیده و مانع از او بعضی مانع از ان بود بدی

در سبب و یقین بوی خوب می آید اکثر مردمان از بعضی را بوی خوب آید
 و بعضی مردمان را که مالوف بوی قاذورات اند از عطر بوی خوب
 شام نمی آید و یقین را وجود و خارج نیست یقین در خارج عدم و نفس الام
 موجود نیست چنانچه عدم را عداوت را وجود در خارج نیست و وجود در
 الامر است پس چنان نیست دیگر هیچ نیست یک شئی است پس آن شئی پاک
 را ثبوت بقا و ثبوت نشاء بلکه قاذورات هم در حقیقه قاذورات نیستند
 و باید دانست چنان زید خود را گفت مثلاً که آتش که شعله و افق را زده خود
 مثلاً آتش که شد پس زید باعتبار ذرات خود کم کنند است خردگر
 شود چنان یقین یقین آتش که شد زید متعین شود با مورت که گفت و
 مامور باعتبار ذرات گوی که است هم جایز و محیی است زیرا که ذرات و احد
 دیگر ذرات هیچ نیست و اگر گوی که کم کنند و دیگر است و مامور دیگر است با
 آنکه ذرات باعتبار اطلاق کم کنند است و باعتبار متعین شدن ذرات یقین
 آنکه گویا دیگر است از سبب تغییر اعتباری گوی که کم کنند و دیگر است و مامور
 دیگر است هم جایز است همچنین اگر گوی که مامور وجود یک نیست
 و حیو و یکی است از سبب ملاحظه ذرات که واحد است هم جایز است اگر گوی

و زید وجود دیگر و مامور وجود دیگر است با سبب آنکه ساجد یا نادر است
 از سبب قلیب و متعین بودن یقین ساجد بودن و نادر بودن پس این
 شد و دیگر شد و وجود و حیو و مامور ذرات باعتبار اطلاق از سبب این تغییر
 غیر خود گوی که است و اگر سبب و حد ذرات عین که دیگر گوی که مامور
 مثلاً آتش که یقین گوی که من زید هستم این علم یقین شد و چون خود را دید یقینی
 که زید است متعین شد و یقین آتشی این عین الیقین شد و چون مامور
 را یقین نماید محض ذرات باشد اگر چنان یقین و نفس الامر است و در فکر ذرات
 مانند این حق الیقین شد باید دانست که کیشخص عجب شئی است و مامور
 و بعد از ذرات او را یاد می آید بسیار او را خوشی و ذرات حاصل میشود اگر از آن خوش
 کیشی کم میشود و بعد از ذرات یافت میشود او را بسیار خوشی و ذرات حاصل میشود
 همین سبب در به بند وجود می خود از وحدت وجود داخل میشود گویا مقصود خود
 کم کرد و نگین شد بعد چون بوحث و بعد نگاه شد گویا مقصود کم شده را یافت
 نهایت خوش شد بین حکمت است که اگر گوی عا الدوام نمیشود چنان آگاه میشود
 بیت بهر رنگی که خرابی یا میده پوش ذرات از جلوه قدی شناسم و چنانچه
 دیگر بزرگ فرموده است ظن بود من جمله عا متعم من جمله بودم و آسم

فیر در حیات مبارک و در دست یاری مع الله وقت لا سعة
 فیها ملک مقرب و لا نبی مرسل مراد از
 نبی مصلوات مبارک حضرت علیه الصلوة و السلام است پس گاه گاهی عارف
 محویت خود می بیند و در طی الزام نیست و در حقیقت الهی است در شوقی مبارک
 بیت از تو ای بیگیت با چندین صورت مشتمل هم منزه خیر و شر است که مشبه
 منزه میکند و گاه منزه را صورت منزه اند مراد از این صورت انیت و حقیقت
 مانند در فکر و محی نماید فکر اکثر که صورت منزه اند و تعیینات مختلف اند
 میباشد چون باز آگاه بودت شد لذت در محویت میاید این چنین حکمت الهی
 جاری است لیکن در این حکمت ان وحدت وجود که عقلی بود و منقولش این بود
 وحدت ذات این صور مختلفه عجیب مذکوره درین تکالیف مذکوره چگونه خواهد
 بود و وقع کردن آن دلیل عقلی بود پس عقلی و عقلی عقلی از قاعده منوره شد
 و این مشتمل بر عظام قائلین بود وحدت وجود علیه الرحمه و از صفات فرموده اند
 از قاعده منوره میشود حضرت سر خوانه علیه الرحمه فرموده است که نسبت در شوق از حقیقت
 شوقی حقیقت خانه آنده سیر با او چیست یا دران طریقت بعد از این تدبیر با او چه میاید
 از بسوی کسی چون آری هم بسوی خانه چهار در و در هر یک راه مراد از هر

کمال است و مراد از هر یک که به انیت که اعتقاد کرده میشود که عارف میاید
 وحدت وجود بر گزینیت و مراد از میان خوانه چهار اعتقاد و وحدت وجود است و نیز
 حضرت خواجه حافظ فرموده اند بیت در شوق باز قیامان بر کوی دریا
 اگر گشته میستاید معشوق با بنایت خود مراد از کوی و کوی عدم است
 یعنی خود را عدم مقرر کن و موجود حقیقی معشوق خود را دان ما ویم که عدم شوق
 حقیقت است نه زلفش تو خواهد رسید و نیز تجلیات معشوق تر قیاس خواهد کرد
 معشوقان نیاز عاشقان سوا قیاس نمیکند و چه بچه در شوقی مبارک است
 بیت باک انما کانت ملک او را و سید طاهر من جمله به پیش از تحب
 در عاقبت کسی که به حقیقتی حقیقتی گرفت را به چون خیال در بودن که کفر
 و هم است و خاطر حکم شد صاحب خیال متلاسمیت شد بیت دوی بنده عشاق
 در نمی گنجند در خدا کی و محمد کی و یار کی و مراد از یار مراد است این سیر
 یک اند عاشق کامل و محبی بلند و غیر یکدگر نمی میت بیت خود خواند عشاق
 اگر بپذیرد فصول در میان چون سکن در وضع رسول در این کی و دران کی و نیز
 میگویند و صور مختلفه بیاعت است بقبل میشود حضرت سیدی علیه الرحمه
 بیت بدو یقین برده ای جمال نه مانند سر برده الا جمال و حضرت

در اینست که در وقت اول ظهور و حیات وجود کند و حضرت جواد
 ولی نظام الدین علیه الرحمة در مخزن الاسرار فرموده است بیت تحفه الف
 بیت + بر در محراب احمد نشسته + حلقه خوار که الف اقلیم داد + طوق کمال
 و کمر از میسم داد + لاجرم او یافت از ان سیم وال + دانه دولت خواجگان
 مراد از تحفه اول ذات مقدس است که از لی و ایدی است و صفات ذاتیه حضرت
 جواد شانه علم و قدرت و حیات و سمع و بصر اراده و کلام و تکریم از ذات مقدس
 متفک آن و زرات حق و علم و کمال است و در هر یک یقین علم حقیقت محمدی گویند
 و مراد از الف حقیقت محراب است بکار آنکه اول از هر چه با الف است و اول مرتبه ظهور
 ذات از مرتب ظهور ذات حقیقت محمدی است و از لی است بکار آن حقیقت محمدی
 را بعین الف فرموده و این الف یعنی حقیقت محمدی است و ذات مقدس است
 و زرات مقدس محراب این محراب است و زرات مقدس محراب احمد است یعنی احمد
 که حقیقت محمدی است حاجت اوست و مراد بر در نشستن اینست که این مرتبه
 ظهور اول از مرتب ظهور است چنانچه باب اول خانه میباشد و در دیگر ظهور که است
 ظهور حقیقت محمدی است بکار آن حضرت را ولی نظامی علیه الرحمة فرموده است
 بیت حلقه خوار که الف اقلیم داد + طوق زوال که از میسم داد + مراد از

نظیره آئیم در ظهور کردن + و مراد از حلقه خوار عالم از روح است و از میسم عالم
 و از زوال عالم اجسام است چنانچه که میان سر و پا میباشد همچنان عالم مثال
 عالم از روح و عالم اجسام است و مراد از طوق زوال است که محرابیان و با جمعی اندازند
 یعنی حقیقت محمدی ظهور در عالم از روح کرده و ظهور در عالم مثال و در عالم اجسام
 کرده و در عالم از روح و عالم مثال و عالم اجسام آمده باشد کمال باین عالم مربوط ظاهر کرد
 بکار آن حضرت را ولی نظامی علیه الرحمة فرموده است لاجرم او یافت از ان سیم وال
 و این مرتبه دولت خند کمال + و عالم مثال دو قسم است یکی مثال متصل و یکی مثال
 منفصل مثال متصل آنست که شخص در حق خود فکر کرده که چنین خودم را و چنین
 که این مثال متصل دو قسم است یکی آنست که ارواح قبل از تعلق بیرون در ان عالم مثال
 پیش و دیگر قسم آنست که ارواح بعد از مفارقت بدن در ان میباشد اگر چه ارواح
 روح میگویند در عالم مثال اول که مذکور شد احوال انبیا معلوم میکنند و اگر سر
 ارواح در عالم مثال میکنند که قسم دوم است احوال عتی معلوم میکنند و باید دانست
 که حیوانان سه قسم است حیوان مشروط بشرط لطق ان است و بشرط لا لاطیق
 ان است و حیوان لا بشرط بشرطی علم که مشروط نیست به هیچ شرط لطق
 لا لاطیق هم چنین ذات مقدس مطلق است مشروط به هیچ شرط نیست و است

در خنی است یکی هست معنی کون و حصول است
 عرض عام است در هر دو در غیره چون بافته میشود و از متدلس است باین معنی
 نتوان گفت و دیگر است معنی خرات است که این قیاس است و است
 یعنی خرات فعلی صورت باید داشت که معنی است که یکی است و دوم از این
 و سوم صورت و شمس معنی است به این صورت و لازم شمس است و از این معنی است
 به این صورت و لازم از این است و نه عین از این است و به این صورت و نه معنی است
 صورت به این معنی است و در هر دو صورت است و است باین معنی است
 است معنی است باین معنی است و در هر دو صورت است و است باین معنی است
 تو ای هست مطلق تو ای است که مطلق بود و الحق تو ای است نام نشانی
 نه در این نشان است و یکگزیری بر سه نام و است معنی باعتبار ذات جهت
 ملاحظه صفاتی از صفات و بی ملاحظه نشان از شیون اسم و رسم تو نیست
 لیکن باعتبار ظهور همه نام و نشان تو است و محبوبان در راه کلام میکنند
 و این نشان بر زمین بر زمین است بر زمین نشان میر و ندیش و این نشان
 به غیر چنان شدن می باشد این ذات مقدس همه تعینات چنان شدن

یعنی تعینات شده میرونی یعنی است تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات
 تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات
 تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات
 این دو اعتبار است و تعینات لازم اند و است تعینات تعینات تعینات تعینات
 تعینات را به دو صورت است و تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات
 اگر خط این حکم است که خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی
 نیست جز این غایت تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات
 قید را به دو صورت قید باین قید باین قید باین قید باین قید باین قید باین
 قید باین قید باین قید باین قید باین قید باین قید باین قید باین قید باین
 و دیگر قید عدم گفتن است یعنی مشروط بشرطی گفتن شود این هر دو شرط
 مذکور هیچ نیست لا بشرطی است نهایت تعینات تعینات تعینات تعینات
 و در هر آن و دیگر دیگر میشود است تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات
 بر کف است یعنی کناره تو نیست یعنی باعتبار ذات بی ملاحظه تعینات کناره
 تو نیست زیرا که کناره گفتن تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات کناره نشانی
 تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات تعینات

ظهور می افتد بیت موج تو بود که شدی جلوه کرد در خود بر خود هزاران
 در تن ذات تو هر که بود در او در آینه علمت نمود یعنی در علم ازلی
 این بر شان هر صفت هر رسم که بود در علم ظاهر شد یعنی معلوم شد این حکم
 موج تو بود یعنی تجلی تو بود که در خود بر خود ظاهر کردی یعنی من چنین هستم و
 هستم لوح هستم اقلیم هستم حیوان هستم جماد هستم نبات هستم محمود
 هستم غایب هستم مجبور هستم ملک هستم این همه در علم ازلی معلوم شد یعنی
 در تن ذات تو هر که بود در او در آینه علمت نمود صورت شان جلوه
 شد غیر ذات بذکر از صورت ذوات صورت بر شان هر صفت در علم ظاهر
بَکَرٌ کُنْتُ کَبَرٌ اَخْفِیَا فَاحْبَبْتُ اَنْ اَعْرِفَ
فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لَاحِفٌ چون ازاده ازلی شد که موافق آن صورت
 تجلی شد فرمودیت صورت شان جلوه کافر ذات ذات زکر از صورت ذوات
 ذات یکی بود چون تجلی باین صورت معلوم فرمود در نمودار بسیار ذوات ظاهر شد این
 معلوم آینه ذات اند که درین صورت ذوات دیده میشود ذات نیز آینه این صورت
 که در ذات همین صورت دیده میشود پس ذات و صورت آینه یکدیگر اند و این صورت از
 علمی در وجود خارجی اگر نمایان اند و مخفی اند اگر از علم بیرون می آید عجب لازم می آید

تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا خَارِجَ انوارِ وجودِ عظمِ بود ظاهر شده است
وزارت بی این صور تجلیات ظاهریت مخفی است لیکن ازین سبب که قدرت و تصور ازین سبب
دیگر اندازین نقشها بر حسیه ظاهر شدن عین شده است اگر چه مابین بسی غیر بود
نیست و این عوالم کسبیه بود و وجود خارجی عین ذات مقدس است و این عوالم
و صور را که مشهور و معروفی اند بهر راه وجود خارجی و حسی است یعنی در و هم می آید که این را
وجود خارجی و حسی است یعنی در و هم می آید که این را
پس وجود خارجی اینان و حسی شده وجود خارجی حقیقی نشد اما در فن نفس از این
وجود خارجی حقیقی نیست پس معنای علم از این ذات و صفات و شیون در سبب
حق تعالی است و جمیع موجودات از علم عالم ارواح از عالم مثال و از عالم اجساد و اینچه موجود
از ازل و ابد است این همه را حق تعالی در ازل و ابد و زمان و مکان نیز موجود است
مخلوق است و حق تعالی در ازل و ابد و زمان و مکان نیز موجود است و حاضر
حاضر فاجر را بهر حال و مکان و غیره همه را در ازل و ابد و زمان و مکان نیز موجود است
و اینست که اینها از صفات است از این صفات و اینچه خارج و عینیت است و در علم
قسم است که وجود خارجی او متغیر است مثل شریک یا یکی که قسم است فی نفس حکم است
که وجود خارجی او شود لیکن حق سبحانه و تعالی در خارج هرگز نیاموده چنانچه اولاد او

بگویند چنانکه که بغير از او و عود اند ممکن بود که اول این سخن بود که پس این نیز متساوی
 در آنست که شد **كَمَا قَالَ الْقَيْصَرِيُّ شَارِحُ قُصُودِ**
الْمَدْرِيسَةِ فِي تَرْجُومَةِ الْحَكِيمِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالرِّضْوَانُ
 بر روحان مثل که قطره در بحر علم چنانچه شیخ سعدی فرموده است و گویند که
 قطره در بحر علم گشت بهیند و پرده بود شد حکیم و صفت هر گوی
 نظام الدین علیه الرحمة و محض ان الاله فرموده است بیت در جبر و تش که و یا
 کم است اول تا آخر مالکیم است و یعنی ابتدا را عالم و آخر عالم نیست
 جبروت حق تعالی قدر یکدم است علم از نی حق تعالی و در قسم است کی علم اجمالی است
 و در علم تفصیلی است اجمالی نیست و میرا انکشاف در علم اجمالی و از علم است و میرا
 انکشاف در علم تفصیلی کثرت است چنانچه زید را علم بود و خود است این علم
 حضور است و از علم خود هیچ صفات خود قدرت و اراده و کلام و غیره من الصفات
 علما اجمالیان بغير امتیازی از دیگران و بعد از انکشاف این علم واحد است که در
 زید است چون ملاحظه امتیازی که از دیگران بطور که این ذات است این
 صفت است و یکیک صفت را ملاحظه کرد این علم تفصیلی است بعد از این علم کثرت
 است که ذات و صفات باشد و از بعد از متعلق است چنانچه دلالت انسان بر

حقیقت است

در علم تفصیلی

در علم تفصیلی

چون نامی دلالت مطابقی اگر این ملاحظه کنیم این است بر حیوان و بر انسان
 این دلالت بر یکیک تفصیلی است و در ضمن مطابقی است پس این دلالت
 مطابقی است تقدم می بر دیگر یافت شد دلالت مطابقی مثل علم اجمالی است
 و دلالت تفصیلی مثل علم تفصیلی است اجمالی تفصیلی است و علم زیاد
 انکشاف نیست آنچه پیدا و پنهان است نزد حق تعالی پنهان و پنهان است
 و بر بر این همه نزد حق تعالی اصاف و ظاهر و حق تعالی بر همه ماطر است و مقدر است
 که غیر حق تعالی در روحان خبری نیست و حق تعالی را حالت متشرع است
 و در آیه کریمه **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلَافَةِ**
مِثْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فَعَرَّاهُ مَكِيلَةً
ثُمَّ خَلَقْنَا النَّظْفَةَ عِلْقَةً فَخَلَقْنَا الْعِلْقَةَ
مِضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمِضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَّوْنَا
الْعِظَامَ لَحْمًا پس لفظ خم و فاک در آیه کریمه است حالت مضغ و کس
 نمیشود و در این چنین است که کلام تقسی حق تعالی را حرف صوت و تقدیم غیر
 نیست چنانچه زید را علم حجاب و سوال دارد و بین گفتگو در زمین زید می آید
 که چنین گفتگو کرده شود و بعد نمیدر آید و اول شرمی آید و با خشونت
 که در خارج

مشهور

گفته شود و همچنین دفعه و وحدت و زین و دل می آید لیکن آنچه در دل
فرد دفعه آید است نمونه آن وحدت در آن زمان در آنست و در آن
بعضی تقدم و بعضی مؤخر میباشد چنانچه در نفسی تقدم و تأخر و در وجود
است پس تقدم و تأخر که از الفاظ ثمرنا متبهم میشود باعتبار ظهور است
و باعتبار علم ازلی هیچ تقدم و تأخر نیست و باید دانست که نزد ما
وحدت وجود یعنی ذات است یعنی ذات هر موجودات واحد است که ذات
مقدس باشد تجلی علی اعلی ازلی را حقیقت محمدی گویند و حقیقت علم
اعلی گویند و تجلی علی اعلی ازلی را حقیقت لوح گویند این هر سه
مرتبه و عالمی نمی گویند زیرا که عالم اثر گویند که باوصاف معلوم میشود
از حضور و عدم اندک علم بیرون نیامد و ظاهر نیستند مخفی آنچون ظاهر
شدند باین صورت علمیه صانع و ذات شد عالم اثر گویند که باوصاف معلوم
شود و در معلوم ازلیه را اعیان ثابته گویند این تجلی علی و کمال ذاتی و غیر
اقدس گویند و اعیان ثابته را ممکن گویند و حق تعالی که متلیس و متعین بسیار
از اعیان ثابته بخوره کرده است این هر خلق گویند و کمال امکان و نفی تقدیر
نیز گویند باید دانست که حضرت مولی و جامع علیه الرحمن فرموده است

در این مقام فرشته طراز بی حرافت خفته و در چو تفران شسته
در دانه نوبت در نیمه نیمه از این قوس حجاب قدمه قدوس که کمال او در
حق این آیات نیست مراد از نقطه وحدت ذات مقدس است که کثرت را باو آید
و بر آنرا نیست بلکه قیام حیات است و در آنجا که کثرت و کمالات در
ذات مقدس در ذات مقدس که در شک و جهل نیستند علم صفت ذات مقدس است چون یاد از
زرقه آفرین آنکه در علم و غیر شیشه کرده شد چون ذات مقدس است و تلبیس
علم را خواسته کرده شد این ظاهر را حقیقت محکم گویند این سبب حضرت
مواهی علیه السلام فرمودند پس از این احوال ساختند و چون نشانی از
و از پیشرو الف باشد و خط موازی باشد و خط و از آنکه در او یک سینه از خط و
و از آنجا در آن نیست یعنی در ذات مقدس از آن نیست و خط از آن نیست
لیکن چون سبحان فی در آنکه کرده فرموده است یُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
الَّتَائِسِ در تفسیر حسین معنی این آیه که نمیه چنین فرموده است بیان میکنند
حق تعالی برای مردم مثالها را تا معقولات را بصورت محسوسات فهمند و از تر
پس مولوی جامی در ذات مقدس تسبیح در آنکه فرموده بنا بر آن که در در آن کثرت
نست و در آن شک و شکست و در علم و غیره کثرت اضلاع پس خیالیه خط مستقیم

و انرا را وینم میکند این ملاحظه علم بوزن مقدس حقیقت مجدی است و در
 را و اعتبار میکند این دو اعتبار را حضرت مولوی جامی علیه الرحمة تعبیر کرده
 قوس فرموده یکی اعتبار وحدت است و عدم کثرت است و ملاحظه فقط آن شخص
 مقدس است این ملاحظه را القوس چون آن تعبیر فرموده و دیگر ملاحظه کثرت است که صفات
 الله و صفات و صفات علم جمیع کونم نباشد و معلوم این علم ازلی ذات مقدس است
 و شیون ذات مقدس است و کسما ذات مقدس است و فرق میان شیون و میان صفات
 و میان اسما و اینست مثلا از قدرت کتابت وارد و ما هنوز کتابت از زید و جوم
 نیلین است آنرا نشان زید گویند و چون کتابت از زید بوقوع آمد آن کتابت
 صفت زید گویند و چون کتابت را بر زید حمل کردیم و زید را کتابت گفتیم این
 اسم زید شد زیرا که معنی الرحمن له الرحمة است پس معنی کتابت الکتابت
 است بدانکه زید را علم است که من را کلمه ام و من ساجد ام و من قاعده ام و من قائم
 و غیر ذلک چون اراده زید قلم بر کوع خواهد کرد و کوع بوقوع خواهد آورد و زید
 را کوع خواهد چون اراده سجود خواهد کرد و ساجد خواهد شد و چون اراده سجود
 خواهد کرد و قعود را بوقوع خواهد آورد و قاعده خواهد شد و چون اراده قیام را
 خواهد کرد و غیر ذلک من الصنائع و صفات در علم زید بودند و دفعه واحده

و کوع

و در مکره این صفات نسبت مایلین تقدیم و تاخیر است فرق میان و
 و ممکن نیست واجب در وجود خود محتاج به هیچ نیست **یَقْضِي ذَاتَهُ**
 و وجود که ممکن در وجود محتاج به هیچ بود و وحدت در ازا از ممکن است
 کثرت علم است و غفرت مولوی جامی علیه الرحمة در شرح لمحات فرموده
 صور کلیات حق دان و قائم بوی یعنی تمامی موجودات از آسمان و ارض و
 خاک و کواکب و عبادت و نباتات و حیوانات و **وَمَا يَطْلُقُ عَلَيْكَ**
اسْمُ الشَّيْءِ همه صور کلیات حق اند و شیئی بمعنی **مَا يَعْلَمُ**
 و **يَجْبِرُ عَنْهُ** است چنانچه قائم بودن و ساجد بودن و را کوع
 صور کلیات زید اند و قائم برید اند و موجود در خارج کذا است **زید**
 این قائم بودن و را کوع بودن و ساجد بودن و موجود در خارج **زید**
 این همه امور نسبت اند و وقت سجود و بعضی اعضا زید نسبت به بعضی
 اعضا دیگر نسبت است و در وقت قعود دیگر نسبت است و امور نسبت
 را وجود در خارج نیست و در نفس الامر است و در علم وجود و وجود محض ذات
 راست و این قائم بودن و را کوع بودن و ساجد بودن از قبیل ملکات
 و قیاسات زید اند و در وجود محتاج به هیچ بود و زید اند و چون این ملکات از

و صفات ذات مقدس است

انور نسبت به وجود خارج ایشان نیست و در خارج عدم اند حضرت
 جامی علیه الرحمة قوس دیگر ممکن بود در عدم قوس است یعنی در خارج علم
 و در علم و نفس الله موجود اند چنانچه دوست و دشمنی را وجود و در خارج نیست
 در علم و نفس الله است و جبر است و انار در احکام دوست و دشمنی در خارج
 ظاهر است و حال آنکه در خارج وجود دوستی و دشمنی ملازم نیست بهم
 این ممکن است را وجود و در خارج نیست احکام و انار بر یک از این تعینات
 در خارج ظاهر است فهم غلط میکنند و میگویند که این ممکنات در خارج بر الله
 و در حقیقت در خارج ظاهر نیست احکام و انار این تعینات در خارج ظاهر
 چنانچه زید در علم خود در حق دانست که قائم ام را که ام ساجد ام فاعده نم
 همه کلیات من الله و قائم من الله کجب ازاده هر یک از قیام و انور
 و قعود ظهور اند چنان حق سبحانه و تعالی در علم قدیم جمیع شیون و صفات
 و اسرار خود دانست و جمیع موجودات را از نیکی و بدی و الا و غیر
 و ما فی بین من الملائکة و الملوک و المذنبات و النبیات و الجمادات و الحیوانات
 باید دانست که همه صور کلیات ذات مقدس الله و قائم ذات مقدس

ورفته

و کجب ازاده ظهور بر یک شد و این تجلی علی قدیم را حقیقت محمدی در نور
 او کی و فیض اقدس و کمال ذاتی گویند و تجلی ظهور بر یک را معلومات
 مذکوره فیض مقدس و کمال اسما گویند و سابق ازین مرقوم شده ذات
 مقدس را باعتبار کلیات علمی حقیقت محمدی است و اعتبار شده
 و اعتبار ذات مقدس حضرت مولی جامی علیه الرحمة و قوس اعتبار کرده
 و در هر دو است بی نیم از ان قوس همان قدم + قوس هر ممکن بود
 و عدم + یکی اعتبار آنکه محقق ذات بی ملاخط تجلی علم است و این اعتبار
 را احدیت گویند و اعتبار دوم که تجلی حق تبارک و تعالی ظهور انار در احکام انچه
 تجلی علمی ازلی شد این اعتبار را احدیت گویند و حقیقت محمدی را
 که تجلی علمی است و حدت گویند و این اعتبار را احدیت و وحدت
 و احدیت یک اعتبار فهم کنندگان اند چون تجلی علمی که فیض از ذات
 مقدس ذات مقدس در اعتبار شده و مولی جامی علیه الرحمة این در
 تعبیر بدو قوس نمود و تعبیر بدو نیمه فرمودی که حقیقت خدایه است و نیمه نور
 و نیمه نیست محقق و اعتبار است برای تفهم ذات مقدس و بدو نیمه
 فرموده اند و در اعتبار را الشبیه بدو قوس کرده و یک قوس نیمه نموده و دیگر

توسع و بزرگتر شدن تعجب فرموده فی الحقیقه نهیمه است و در این است
 محض خفا و مقدر است و در اعتبار تویم که در احدیت است ظهور جمیع
 موجودات است و ذات مقدس را باعتبار اول ملاحظه عدم کثرت است
 و ملاحظه محض ذات مقدس را لا بهوت گویند و بملاحظه کلی علی قیام
 جبروت گویند و بملاحظه ظهور عالم ارواح ملکوت گویند و در عالم
 مثال مثال مخرج گویند و بملاحظه عالم اجساد و موت گویند و در
 ظهور در همه ظهور کرده و در آخر در انسان کامل ظهور کرده و آخرت یک
 محال مرتبه است و فی الحقیقه انسان کامل غایب است و این کامل
 چنانچه علت هر چه جمیع اسما و صفات و جمیع موجودات است ظهور در وجود
 غایب باعث ذاتی و صفاتی و هر چه اسما و صفات است بر این کامل و این
 در این است و در ذات میکند مظهر ملکوت است هر وقت ظهور و غیب میکند مظهر سیاه شود و این
 مقدس است و در ذات صفت حکما که در آیه است **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ**
 مقدس را باعتبار **رَحْمَاءٌ يَتَذَكَّرُونَ** و در قیاس و این کامل الوقت میشود
 کلی علی جمیع هر آن که در این است **لَا يَسْتَعِزُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا بِمَا آتَى**
 این موجود است آنرا که موانع حدیث قدس را **لَا يَسْتَعِزُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا بِمَا آتَى**
 الی الله معلوم است **وَلَا يَكُنْ يَسْتَعِزُّ قَلْبُ عَبْدٍ إِلَّا بِوَجْهِ**
 و باعث معلوم بودن و موانع حدیث قدس را در این با اعتبار مظهر کامل بودن
 انسان کامل مظهر غایت شده تا انسان کامل مظهر جمیع اسما و صفات و وجود

در ذات قدس ظهور خود را در ذات قدس مظهر چنانچه در حدیث مبارک است
يُسَبِّحُ اللَّهَ وَكُنْتُ لَا يَسْتَعِزُّ قَلْبُ عَبْدٍ إِلَّا بِوَجْهِ
 در این است که هر که از این امر سل ذات کثرت عید الصلوة والسلام
 میفرماید که در این حدیث و غیب شمس از این معنی است **عَلَى الْعَرْشِ**
الْقُدُّوسِ معلوم شد و آنچه مراد حق است از آیه که **يُسَبِّحُ اللَّهَ**
الْعَبْدُ این است که هر که ایمان آورده ایم و مراد حق را معلوم است
 یعنی از لب و من حجت رحمانه غایت که مظهر ذات مقدس و این جودیت
 هر چه تعین انسانیت در فکر ساک که میشود که ساک خود را از اندک من ذات مقدس
 چنانچه حضرت مولوی علیه الرحمت در شرح لمعات فرموده است **طَلَبُ بَرٍّ وَبَرٍّ مِنْ**
 من جمله تو بجز نمی درستم و نیز حضرت مولوی در شری فرموده است ای برادر تو
 بهین اندیشه باقی تو را ستخوان و در این است که کل بود اندیشه تو گلشنی از بود
 خاری تو حیمه گلشنی چون انسان باین وجه رسیده انسان کامل شود و خواهد
 در عالم ارواح من بودم و در عالم مثال و در عالم اجساد من بودم چنانچه حضرت ام
 شبلی علیه الرحمت فرموده است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و مکان جز من است
 در سلسله که آن مکان جز من است که من در او و در میان ساری که درین

در این حدیث
 در این حدیث
 در این حدیث

مرد ز ساری موجود است بدان میگویم که در دو جهان خبرین کیت + در هر
 باین مرتبه رسد در حق او + صاحب مشنوی علیه الرحمه فرموده است بیت
 بکلی نوبی شادی مکن + چون اسیری نوبت از او کی مکن + موسی با موسی در
 جنگ شد + چونکه بگیری اسیر ز گشت + چون تو بگیری ز کسی کان دشتی
 سویی با فرعون دارد آشتی + بدانکه انسان کامل در علم خود این ذرت مقدس
 و عالم ارواح را و عالم مثال را اصل خود و لذات چنانچه صاحب مشنوی علیه الرحمه
 فرموده است بیت بشنوا فی چون حکایت میکند + در زید اینها شکایت میکند
 سینه خور هم شمره شمره از فراق + تا گویم شرح در درشتیاق + بر کسی که در روز
 خویش جز باز جوید روزگار و فصل خویش + حضرت مولی علیه السلام
 خود را بنی تعبیر فرموده است چنانچه ظاهر آوازی می آید فی تحقیقه فی گویند نیست
 ما یجین مولی علیه السلام اعتبار فرمود که است من میگویم اما حق یار میگوید که + در
 از جدای ما فراق از عالم ارواح و عالم مثال و از ذرات مقدس است که باغبان حیدر
 از ان عالم عالم نام است رسید چون ذرات مقدس تنزل عالم ارواح و عالم مثال
 و ان کامل کرد اعتبار تعینات تنزل فرمود این را توس نزولی گویند و چون
 کامل ترقی فرمود باعتبار فکر و علم که من در عالم مثال ام و در عالم ارواح ام و ذرات مقدس

این را توس عروجی گویند و چون ذرات مقدس باقی بماند بر سده من ذرت مقدس
 این توس عروج تمام شد و منه المبتدأ و الیک العاکه شد و تفرقت
 که چون دانه های نوایند شروع جوشد و سر دانه است چون دانه تمام میشود بماند
 و در وقت قدم در دانه است حضرت مولی انطالی علیه الرحمه در سکنه فرموده است
 چه شد در دانه نیستی چه رخ زن + برون آواز هستی خوشترین + در ان دانه
 که درش راه او + نمود از سر لا قدم گاه او + در رفت بی زور و بالا دیر + که در دانه
 نیست بالا و زیر + کلامی که به آت آت شدیند + لقای که او دیدنی بود و دید
 چون دانه تمام شد پس گشت شروع دانه و گوشه بماندیت و دانه کی شد یعنی ام
 چه شد در دانه نیستی چه رخ زن + یعنی خود را نیست مقرر کرد و دانست که ذرات
 مقدس پس صحیح برون آواز هستی خویش تن + اینجین اسیر کرد که از انجا که
 کرد و بود که ذرات مقدس رسید و عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد رسید و باز از
 ترقی کرده ذرات مقدس رسید پس این سیر را حضرت مولی الطام الدین علیه السلام
 تعبیر کردش را که در وقت صحیح نمود در سر لا قدم گاه او + یعنی از ان جز
 مقدس شروع شده بود باز به همان ذرات مقدس رسید و در ان مجروش و در حقیقه
 نه دانه است و نه درش است محض لا خط فکر تجلیات ذرات مقدس و حق سبحان

وثنائی درایتیه که می فرمود و یحیی رب الله الامثال الثاني
 در تفسیر حسینی معنی این آیه که می چنین نوشته است که بیان می کند
 حق سبحانه و تعالی مشایخ را برای مردم و تشبیه می کند معقولات را به صورت
 محسوسات مردم و مقصود از آن در مفهوم کند پس اینجا به حقیقت می رسد
 و فوسخت لیکن حق تعالی برای فهمیدن مردم درایتیه که می و در حق فیتد
 فکان قایم قوسین یعنی نوشته است حق تعالی یعنی رسول خدا
 علیه السلام فرمود که من بعد از من نبی نخواهد بود و در یک مکان قایم
 پس در حضرت گشته و قوسین گشته قوس نرانی و گشته قوس عربی می باشد
 او را حق با قوت حضرت از این هم نزدیک شد که عبارت از محویت است در ذات
 مقدس حق تعالی از آیه که می و در حق فیتد فکان
 قایم قوسین او را حق تعالی ایمان آورده ایم و او را حق تعالی
 بحق تعالی معلوم است که پیغمبر است یعنی مع الله و قوسین
 قوس ملک ذکر شد که قوس قوس و محویت بی مرسل نبی یعنی حضرت
 در ذات مقدس محو شده است باعتبار فکر این محویت علی الدوله می باشد و فکر
 این محویت علی الدوله می باشد این فکر را عباد اگر میگویند چنانچه حضرت می فرماید

جی علیه السلام فرمود است بیست مرتبه بی دروای مدنی و اگر از انجام
 در نفس دروای بیست مرتبه که می و کجا و بیست مرتبه که می و کجا
 این استعدا قوتی کردن و در گذشتن باعتبار فکر و اندیشه از جمیع لغیبات
 و محویت حاصل کردن ذات مقدس خدا انسان است این استعداد در عالم است
 چنانچه شیخ سعدی علیه السلام فرمود بیست سال ای برادر گویم که صحبت
 اگر مستمع را بداند که گیت اگر می و کجا و بیست مرتبه که می و کجا
 مقدس حاصل شد فرشته قوس و با ناز و سیر او یعنی فرشته را استعداد و محویت در ذات
 مقدس نیست کمال بزرگی فقری درین نیست که غیب گوید و با قوس که کمال
 درین امر بین فکر که کند مصرع من نیم و الله یا ان من نیم و در حق الله
 تعالی و یا که امین و این فکر و حدت وحدت او موجود در دل
 محکم کند و تمامی شرح حق محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم می
 شود و عمل کند و خلاف شرح شریف و خلاف آنچه علماء صوفیه لیکن
 بوحثت و بعد از آن مستقبل و مقام وجود حق تعالی نداند و خود بین نباشد
 و دیگر از این بین نباشد اگر در دیگر یک نیکی باشد آن نیکی دیگر را یاد و در
 و در دیگرها اعراض کند حق تعالی فرموده است و حق تعالی و حق تعالی

شکر از سرچشمه نور
 در راه

عَلَى اللَّهِ وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 بَدِيءُ كُلِّ شَيْءٍ بِدِيءِهِ وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 نَبِيًّا وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 عَمَلٌ أَشَدُّ مِنْ عَمَلِ الْفَالِجِ
 سَيِّئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكَ وَعَسَى أَنْ تُبَاسِلُوا
 وَهُوَ شَرٌّ لَكَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
 تَعْلَمُونَ
 حَقِّقْ حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 عَيْنِ حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 خَدِيعَةُ ابْنِ أَبِي نَضْرَةَ
 مَنْ شَاءَ أَنْ يَكُونَ مَوْلَايَ فَلْيَمْسِكْ
 يَدَهُ فَإِنْ مَسَسَ يَدِي فَهُوَ مَوْلَايَ
 وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 حَقِيقَتِ الْمَوْلَا

مَوْلَايَ

عَلَى اللَّهِ وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 بَدِيءُ كُلِّ شَيْءٍ بِدِيءِهِ وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 نَبِيًّا وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 عَمَلٌ أَشَدُّ مِنْ عَمَلِ الْفَالِجِ
 سَيِّئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكَ وَعَسَى أَنْ تُبَاسِلُوا
 وَهُوَ شَرٌّ لَكَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
 تَعْلَمُونَ
 حَقِّقْ حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 عَيْنِ حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 خَدِيعَةُ ابْنِ أَبِي نَضْرَةَ
 مَنْ شَاءَ أَنْ يَكُونَ مَوْلَايَ فَلْيَمْسِكْ
 يَدَهُ فَإِنْ مَسَسَ يَدِي فَهُوَ مَوْلَايَ
 وَفَوَّضُوا شَيْئًا عَظِيمًا
 حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 حَقِيقَتِ الْمَوْلَا
 حَقِيقَتِ الْمَوْلَا

قَف

مَقَامُهُ

عَلَيْهِ

و ذات همه زیور اوست که نقره باشد و صورت و جام و زین و زینور مختلف است و ذات
 و اصل بود از سبب تعینات بر تعین را اسم دیگر گاهی شیر گاهی خرافات و گاهی دوزخ و گاهی
 مسکه و گاهی روشن این نام مختلفه ای بیشتر و چنانچه حضرت مولوی
 علیه السلام فرموده است ای چهره گمان که خدا تحقیق می آید و اندر طلب صلی
 یقین صلیقی است و هر تبه از وجود حکمی ندارد و حفظ مریب کنی زند لقی
 مراد از وجود که درین معنی است که هر تبه از وجود حکمی ندارد و ذات مقدس مراد
 یعنی اگر چه در جمیع وجودات و در جمیع کائنات یکذرات مقدس است و موجود خارجی
 همچون ذات ذات مقدس است و این نامی موجودات و کائنات و تعینات ذات
 مقدس است بر تعین را حکم دیگر و دیگر نام دیگر و در این ملاحظه باید کرد که اگر
 تعینات که در واقع است و در ذین است و اگر ملاحظه و صحت وجود کرد و ملاحظه
 تعینات نیز کرد کامل است و اسم بر تعین دیگر و دیگر است نام یک تعین بر تعین دیگر
 ارواقیت ناموت و ملکات نباید گفت ولی تعین است با تعین نباید گفت باید
 و انت ذات غیر تعین از تعینات نخواهد بود پس تعین از تعینات نیز لازم
 و انت از تعین خاص لازم و انت نیست چون ذات بوده شد تعین از تعین
 نیز وین خواهد شد زیرا که لازم می باشد پس در ذات که در ذات

که از خود پدید

ص

تعینات که کثرت اند و دیده شد که واحد زیر آن لازم چه ملزوم نیست پس در ذات که ذات
 کثرت دیده شد و در کثرت که تعینات از کثرات اند و ذات وین شد که ذات است
 و ذات غیر کثرت وین نیست و کثرت نیز نیست نیز وین نیست و کثرت از این
 کثرت شد که صفات و تعینات از کثرت و صحت ذات است و دیده شد که کثرت
 معنی دارد و ممکن است یکبار شده و ذات غیر تعینات هرگز ظاهر نیست و تعینات
 وجود ظاهر می خارجی بر کثرت ازین بسبب آینه یکبار انداخته و احکام ایشان اگر
 و از سبب ظهور آثار و احکام ایشان صور عجیب بر شکل مختلف که در وجودی
 نفس الهمی و در اندیشه خود خاص علام اند چنانچه حضرت مولوی علیه السلام
 فرموده است ساری است عشق در اکنون علی الدوام و کائنات
 الدنیه و النفس الطام و حضرت مولوی علیه السلام ساری برای تقسیم
 موزون و نفس عبارت فرموده زیرا که ساری اوقات میشود که یک وجود و در وجود
 ساری میکند و این یکذرات مقدس موجود است و دیگر هیچ نیست پس مراد
 از ساری موجود بودن مراد است چنانچه در شب تا یکبار بر آید در طلب است
 بر آید و در اوقات از وجود ماه و شمس هیچ شک نیست بخوان در موجود بودن
 مقدس در جمیع موجودات شک نیست بلکه الهم من الشمس است کس در جرات

ذات

سبب

ویدار خود را در منبر و در پیراهن سوی اهل نظر میکند و خام و حقت سر لود
 صدارت عزال فرموده است حق ممکن تنگ نامی عدم ناکشیده رخت
 یعنی در خارج عدم اندر در علم حق قوت موجود منسج واجب جلوه گاه نا
 کام و حقت سر لود نام در ممکن اعیان ثابت داشت که در علم حق
 اند ما شمت زائنه و جود الخارج و مراد از واجب
 ذلت مقدس در قدرت بی کمال تعین بر نظر نیست باز حضرت مولود
 خدا در عزال فرموده است در هر چه که این حق نقش عجیب است در عالم
 صورت آمده است و خاص نام و باز حقت سر لود لایح جواب این حیرت
 فرموده است هر یک نهفت یک مرآت آنگاه که برشته جلوه
 احکام خویش کام و واجب بغیر تعین ظاهر نیست نهفته است و ممکن
 اعیان ثابت اند در علم حق قوت انشود اند در خارج نهفته اند
 واجب و ممکن آینه یکدیگر اند یعنی ازین سبب آینه یکدیگر اند ظاهر اند
 سبب ظهور اند و احکام ایشان صور عجیب و اشکال مختلف که در وجود
 و حق نفس الامری دارند مشهود خاص نام اند و اشکال عجیب عبارت از عالم
 است انچه در این ظاهر است و در حق قوت نام از احوال و کائنات اند

بهیست ظاهر است و انکشاف این همه نزد حق قوت و از این و از این است و
 که از این انکشاف بود و در این انکشاف شد چنانچه چنانچه
 بعد داشت و جواب عزال را یکدیگر میگرداند و حق انکشاف در حق دفع و حقت
 اند که اول چنین باید گفت و بعد چنان باید گفت و اول گفت که در
 و بعد در بیان برتری و فارسی و در حق گفت که سکونت بسیار خوب است
 و بعد با نری و بعد با نری باید گفت پس این همه که در حق در حق
 انکشاف یافت در این انکشاف بنده که کام است که این را عرف و صوت است
 و تقدیم و تاخیر نیست چون در وقت گفت که در ظهور بر تدریج آمد و این
 در اول زید آمده بود و یاول انکشاف شد و حرف صفت شد و حق از این
 انکشاف و در حق قوت زیادتی انکشاف نیست و در وقت مقدس است
 علم و قدرت و صفات و سمع و بصر و اراده و کلام و گویند است این صفات
 اند و غیر خدا که در ذات اند قدرت بی مقدور نمی باشد سمع و بوی مسجع و
 گویند که کائنات نمی باشد و بنده و با نری و با نری میکند حق قوت با نری
 مسجع میفرماید و این کائنات و این مسجع تا که در ابد اند همه در اول
 حاضر نزد حق قوت اند و او همه نازل و سامع و اراده بی مراد نمی باشد همه

حاضر نزد حق تعالی از قدرت انجیل و زفران عیب و ضعف مبارک
 کلام از یک اند و علم به معلوم نمی باشد و معلوم این علم ذات مقدس و جمیع
 و صفات و اسماء ذات و مقدس است و جمیع مرتب تنزلات و جمیع الوهیه در آن
 اسماء و الوهیه و جمیع اسماء و کونیه جمیع کائنات معلوم باین علم است
 و نیز بنیوت و صفات در میان الوهیه و عالم همه معلوم باین علم است و تقدم
 بر هر چیز غیر معلوم باین علم است آنچه در این درجه و رتبه و تدریج و تا آخر است همه معلوم
 باین علم است و حدوث آنچه در آن درجه و در عالم است بتدریج و تا آخر همه معلوم باین
 علم است بگذره از علم حق تعالی پوشیده نیست و حدوث زمان و مکان نیز
 معلوم باین علم از آن است و زیادت و کمیت از آنست که در حق تعالی است
 و نزد حق تعالی نه ازل و نه ابد است ازل او ابد است و ابد او ازل است ظاهر
 و باطن نزد حق تعالی برابر است ازل او ابد است و ابد او ازل است و تفسیر
 در بیان قوله **الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ** و مرقم است پس آنچه در ازل
 ابد است نزد حق تعالی برابر است پس چون عالم که همین طور ظهور میکند
 در عالم از حق تعالی با کشف نام بود حق تعالی و در هر مرتبه متجلی است
 تعالی صفا و حق تعالی از قدرت و همه و غده لازم نماید تعالی

نست آنست که ظهور نماید و نیست در این همه معلوم حق تعالی از آنست که
 نیست بخلاف مقتضی از مقتضی لازم نیاید و حالت منتظر که باین حالت
 کمال نیست و در لازم نیاید و فرق در میان حالات مطابق مقتضی نیست
 چون انسان بر حیوان اطلاق دلالت کرد اگر ملاخذه کنیم که تمام انسان را
 حیوان اطلاق دلالت کرد این دلالت مطابق است و اگر ملاخذه کنیم که این
 انسان بر حیوان دلالت کرد این دلالت بر واحد و احدی است پس مطابق معانی
 شده بی تقدم و تا آخر شده لیکن مرتبه مطابق تقدم است بر مرتبه تفسیری
 در علم از حق تعالی حق تعالی از آنست که معلوم کرد این علم اجمالی شد و متعلق
 علم اجمالی و احد است که ذات است و باین علم از آنست که از آنست که ذات از شیخ
 و صفات و اسماء ذات و تنزلات است پس این علم اجمالی است که علم ذات است
 و چون ملاخذه کنیم معلوم کرده شد این علم تفصیلی است و متعلق این است
 کثرت است که در حد است پس علم اجمالی و علم تفصیلی متاخرند لیکن مرتبه
 اجمالی بر مرتبه تفصیلی است و متعلق علم اجمالی و احد است که ذات مقدس است
 و متعلق علم تفصیلی کثرت است که علم ذات و علم صفات باشد زیرا که از علم لازم
 علم لازم می آید و در علم صفات علم ذات شده زیرا که صفت بی موصوف نمی باشد

تس علم در غیب قدیم است یعنی نزد حق تعالی قدیم است زیرا که انکشاف
برابر است زیرا که انکشاف هرگز نیست در ازل ابد است و در ازل است
نزد حق تعالی نه ازل است و نه ابد است تا پس چون تعلق از ازل موجود
تعالی بوجود عالم و خروج از عالم غیب بطرف عالم شهادت شد این
ثابت است احوال از ازل حق تعالی میکند و از عالم غیب به عالم شهادت
خروج میکند یعنی آنچه معلوم حق تعالی بود در ظهور و از تقدیم بر هر چه
و از آن معلوم حق تعالی و موافق معلوم بودن در ظهور آمدن پس این ظهور
حدوث است و خروج از عالم است بطرف عالم شهادت است و فی الحقیقه
اعیان ثابت در علم حق تعالی اند از علم خارج شوند چنانچه لازم آید که
العدم عن ترک لیکن آثار اعیان ثابت در علم شهادت ظاهر میشود از
سبب ظهور آثار اعیان ثابت در علم شهادت گفت میشود که اعیان
در عالم شهادت ظهور کرده است در چنین خروج حدوث است و سابق بهم
خارجی است و محتاج به مجاد حق تعالی است پس لازم نیاید تعطیل
صیغات و تحلف مقتضی از مقتضی در وجه صفت که می کنند
زیر آنکه عالم در غیب و در علم حق تعالی است بهین وجود است تعطیل

صفت لازم نیاید چون تعلق از ازل ابد است و در ازل است
پس ثابت علم موجود و پس خلف مقتضی از مقتضی لازم نیاید و چون حدوث
علم از ازل انکشاف است پس از ازل ابد نزد حق تعالی برابر شد و هیچ کس لازم
و حدوث عالم ثابت است و چنانچه از حدیث مبارک آید که گفت که
صَفَاتُهَا فَاجِبُهُ سَائِلٌ أَحْرَفُ فَخَلَقْتَ الْخَلَائِفَ
چنانچه از کتاب سوره السجده آیه ۲۸ است که میگوید و صیغته
که یافت فی کتب غیب الالهیه هناك جميع ما
الانزال و حيث الاكسوف هناك الى و
قل يعقل بحسب الوهم ان بين الاكسوف
والعالم بينونة و مسافت ولا بين بحسب
التوفيق التحقيق لا بينونة ولا مسافت
بينهما اذا علمت عباد عن ظنهم الكمال
الاسماء هي له تعالى فاسماؤه تعالى اقتضت
العالم و انك كالك المقتضى غير المقتضى
مع وان فرض البينونة بين حضرت الاكسوف

وَالْعَالَمُ يَلِزُ تَعْطِيلُ الصَّفَاتِ وَيَلِزُ انْقِضَاءُ
يَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى حَالَهُ مُنْتَظَرَةٌ بِالْقُوَّةِ
لِيَتَكَمَّلَ عَايَايَ بِالْفِعْلِ وَيَلِزُ انْقِضَاءُ
يَرْجِعُ إِلَى الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَجُودُهُ
وَالْعَالَمُ صِفَةٌ لَمْ تَكُنْ قَبْلَ رُتْقِ فِعْلِهِ
يَلِزُ انْقِضَاءُ زَيْلِيَّةُ وَجُودِ الْعَالَمِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ
تَعَالَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ وَكَانَ اللَّهُ
وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ قَالَا الشَّيْخُ فِي الْفَيْضِ
الْهُودِي وَهُوَ الْأَوَّلُ إِذَا كَانَ هُوَ وَلَا هِيَ وَهُوَ
الْآخِرُ إِذَا كَانَ غَيْرُهُ إِعْنَادُ ظُهُورِهَا فَتَقَعُ الْحُجُورُ
الرَّاهِيَةِ وَالْأَسْمَاءُ بِالْعَالَمِ وَهَذَا أَتَى فَعْنِي عَنْ
الْعَالَمِينَ فَيَا نَظِيرَ إِلَى الدَّاءِ وَجُودِ الْعَالَمِ وَعَدَمُهُ
سَيِّئَانِ وَقَوْلُهُ هُوَ الْأَوَّلُ إِذَا كَانَ هُوَ وَلَا هِيَ
هُوَ الْأَوَّلُ الذَّاتِيَّةُ وَكَذَلِكَ إِرْتِبَاطُ الْمَكْرُ
أَيِ الظَّاهِرِ وَالْمَصْنُوعِ بِالْوَاجِبِ أَيْ الذَّاتِ مِنْ حَيْثُ

هِيَ فَلَيْسَ الْعَالَمُ الَّذِي هُوَ شَرْحُ الْأَسْمَاءِ فِي الْأَوَّلِ
أَيْ فِي مَرْتَبَةِ الذَّاتِ مَرْتَبَةً وَجُودِيَّةً فَإِنَّ مَرْتَبَةَ
الْوَاجِبِ أَيْ مَرْتَبَةَ الذَّاتِ فَقَالَ السَّيِّدُ الْعَالَمُ
وَتَعَالَى بِذَاتِهِ تَعَالَى وَبِالْعَالَمِ حُضُورِيٌّ فَيَسِيرُ
عِنْدَهُ مَا خِصَّ وَحَالَهُ قَابِلٌ لِقَابِلِهِ وَانْقِضَاءُ
مَعَ الْحَادِثَةِ الْمُبْعِثَةِ فِي أَجْزَائِهَا حَاضِرَةٌ فِي مَرْتَبَةِ
وَالْحَادِثَةِ عِنْدَهُ تَعَالَى قَالُوا حَضَرَةُ الْوُجُودِ الْمَطْلُوعِ
أَقْبَضَتْ أَسْمَاءَ مَصَادِرِهَا وَصَفَانَهُ مِمَّا حَقِيقَةً
لَا تَقِفُ عَلَى الْغَيْرِ كَالْحَبِيبَةِ وَمِنْهَا صَافِيَةٌ تَقِفُ
عَلَى الْغَيْرِ كَالرُّؤْيِيَّةِ فَلَوْ قِيلَ بِحُدُوثِ الْعَالَمِ
يَلِزُ تَعْطِيلُ الصَّفَاتِ شَرْحُهَا مِنْ عَالَمِ نُبُوَّةٍ رُؤْيِيَّةٍ تَحْتَ رُؤْيِ
تَخْلُفُ الْمُتَقَفِّي عَنِ الْمُتَقَفِّي وَرُجُوعُ صِفَتِهِ لَمْ
يَكُنْ فِيهِ تَعَالَى وَهَذَا فِي حَضَرَةِ مَسَالِكِ فَلَا
أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَ الْعَالَمِ وَحَضَرَةِ الْأَلِهَةِ نُبُوَّةُ
فَهُوَ قَدْ رُؤِيَ وَمَا الْعَالَمُ إِلَّا صُورُ الْأَسْمَاءِ الْأَلِهِيَّةِ

بالتبيين الاحدية والاطقة والاعيان الثابتة
 بحقيقة العالم نسبة الوجود حاضرو رفعة
 بجبلي واحد فاما بنسبة بعضه فحقا به غير
 فالحديث هو الظاهر الثابت لبعض دون
 بعض فالنار قد يرمع الحديث فكذا
 النعام وافول النكتات والسنة فاطقان
 الحديث بعض ما بعض هو حادث في ظهور
 وانظروا لغير ما اراي كثير من قول العلماء
 والاولياء وهو من تحت عايت الفلاسفة او
 يتخذوا خدوهم فالحقيق ان الاعيان الثابتة
 في حضرة العلم ما شئت راحة الوجود ليد
 اقتضت صور العالم ليست ككل فله تعالى
 غيب وشهادة قال تعالى في الغيب قد لير اذا را
 المجادة يقول كن فصور العالم الكاشفة
 في الغيب سمعت كلمة فامتثلت بخروجها

من الغيب الى الشهادة وهذا الخروج من بين
 الغيب الى ديوان الشهادة هو الحدوث فالحدوث
 الطبيعة مسبوقه بالعدم ومحتاج الى غير
 اما الموراة بنسبة النكتات في عالم
 القبيح في قدر ما تستحق الحضرة الالهية ولا
 يلزم القطيعة والتخلف والرجوع ابن نقل راسم
 ومقتضى نوراني جاني عليه الرحمة فاجاب عنك في غير ما جيت الى غير ما جيت
 ككل في روضة جواريد ما جيت بخندان اذ لم ان غنم باغم وزين كل علم
 ببروكن وياغم من روضه جواريد لست بغير غنم وياغم اوراق كل ما يشد
 چنان در دل نهان انميد بياشند يعني دل را بنور معرفت كشاد كن يعني
 ككل از روضه جواريد جاد مراد از كل نور معرفت است خوري از نور تجليات ذات
 مقدس روضه جواريد است بمن نارجون غنم اميد كه كل است بنور معرفت كشاد
 شد تمام باغم من كه وجود من است از سبب آن منور و خندان كن و از كل نور
 و ياغم من معطر كن تا و ياغم من تمام بنور معرفت منور و معطر شود و ياغم و روضه
 مبارك لا يسعني ارضي ولا سماءي ولا كن لا يسعني
 لا يسعني ارضي ولا سماءي ولا كن لا يسعني

قلب عبد المؤمن تحت مرادوی جامی علیه الرحمة غیر نابد
 طهر از محض فضل و کم خود چون دست عصاره حق تو زمره آل الله بود
 السموات والأرض مثل نوره كمش
 فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة
 كأنها كوكب دري يوقد من شجرة
 مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية
 يكاد زيتها يضيئ وله نور لم يغيب
 نادر علی نور علی الله لنور من شجرة
 ونصب الله الامثال للناس والله ركب
 نبي علی در تفسیر حسینی آورده است که نور ای است از راههای
 خدایتی است خدا تبار نور توان گفت بپای روشنی است گفت
 که هر روشنی خدا تبار است و خدا تبار از زمین این هر دو صد است و نزد
 نور حقیقی هست حق تو است که همه موجودات بنظر ظاهر اند هر چه اوراک است
 اول هستی مدک شود اگر چه اند اوراک غافل ناشی و از غایت ظهور مخفی ماند
 چنانچه اوراک الوان و اشکال بواسطه ضیائیت که محیط است با محیط

با وجود این پیدای و این ظهور بنسبت آن الوان و اشکال از اوراک ضیاء غالب
 میشود و چون تاریکی میشود الوقت اوراک الوان و اشکال از اوراک ضیاء غالب
 سبب تاریکی که ضیاء است ضیاء معلوم شد و نیست ضیاء دیگر که در تاریکی از
 الوان و اشکال امری دیگر مدک مدک بود که ضیاء است همچنین نور هستی است
 محیط است ضیاء الوان و اشکال که هر چه اوراک کنی اول هستی مدک شود اگر چه
 از اوراک غافل باشد تا مگر نشد تعلیل تفسیر حسینی کاتب نورف گوید که ضیاء تاریکی
 و نه ضیاء ضیاء معلوم شد چنانچه ضیاء است ضیاء نیست ضیاء نیست ضیاء نیست
 و هم بود که انداز سبب کمال ظهور است هستی هستی هستی هستی هستی
 تفسیر حسینی فرموده نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چون معرفت و حقیقت
 دل عارف افزون است و مشکوه سینه عارف است از هر که انقیاد نشود
 نبوه وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم که نه شرقی است و نه غربی یکی است
 و که سرور عالم است آن چراغ افزون است از نور گرفت عارفان اسرار از تعلیم سید الاول
 سرور علی نور توان معلوم کرد تا مگر نشد کلام تفسیر حسینی کاتب نورف گوید که
 حضرت مرادوی جامی علیه الرحمة فرموده است بیت درت تو هم هستی هم
 هست کن در عالم نو که کن از سر و قائلین بعدت وجود و وجود و وجود و وجود

یکی به معنی کون و حصول که بمعنی مصدری اند و دوم معنی وجود ذات است
 پس معنی وحدت وجود و حرکات ذات است حضرت مولوی جامی علیه الرحمه
 فرموده متعین ذات تو هم هست و هم نیست کن اینجا هست بمعنی وجود
 و بمعنی ذات است مازاد نیست که بمعنی ذات است حق تمام اوست از
 بر خیزد موجود محتاج هست به او هست بمعنی ذات محتاج به هیچ نیست و حق
 تعالی محتاج به هیچ نیست باینکه ان الطلاق باینکه بمعنی ذات بر حق است
 یکسره و باینکه سابق بر رافعه نقل از تفسیر حسینی که نور حقیقی هست حق تعالی
 است نزد متفقان و از هست ذات مازاد است کون و حصول مازاد نیست قول
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اِنِست الله تعالى ذات آسمان
 و زمین است چنین ذات که متجلی است بتعین آسمان و زمین بچهره خود حق تعالی
 است ازین آیه که می بینی حق معلوم است به همون مراد اند که انا و وحدت
 پنجم حضرت مولوی جامی علیه الرحمه در شرح لمعات فرموده است که اصول کلیات
 تعین و اتحاد حق و ان و قائم بوی دان چون نزد متفقان مذکورین همه موجودات و قائم ذات
 تعین از پس آسمان و زمین نیز تعین تعین ذات مقدس است و مازاد نور که در
 باز تعین متشابهه که که فیه و آن

تسلی و اتحاد
 تعین و اتحاد

نور است و از نور از شکوه سید رفت باله است و مازاد نور
 عارف است و مازاد نور و مازاد مبارک محمدی صلی الله علیه و آله و مراد
 زینت که در نور تعالی و یکا و زینت تعین مبارک
 آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام است و مازاد نور علی نور مازاد نور که در نور
 اسرار باینکه سید عالم از علی علیه الصلوٰة والسلام تمام شد حکایت که در تفسیر
 که از عبارات تفسیر حسین مفهومی که در اتمام فرمود و نیز حضرت مولوی جامی علیه الرحمه
 فرموده است و ستان زن او مازادش باینکه نور انوار است و باینکه نور
 حق تعالی است و نور معرفت اسرار عطا فرموده پس انسان اسرار بیان میکند
 و انسان کامل بشیر از اسرار الهی بیخبر میگردد و بعد از کمال عامل شدن عباد
 پس انسان کامل از جیب آنکه نور معرفت اسرار الهی که در عطا فرموده اند و علم
 نور معرفت اسرار الهی شده است پس این انسان نیز از اسرار الهی است و بخواه
 عارف مظهر جمیع اسرار الهی است سبوی الرجوب الدنای
 و سبوی الخیر الدنای بوجه معرفت قدسی مبارک که تعین
 آدمی و لا سماء علی لیکن یسبحنی قلب
 عارف و لا سماء علی لیکن یسبحنی قلب

و آنرا استرک معلوم شده باید دانست که بزرگی از قائم بر وجود
 و وجود از آن ملاقی شده چون نظر آن بزرگ بر آن زن افتاد آن زن عورت غلیظه
 شود بر نه که آن بزرگ نظر خود را از او بدین عورت غلیظه و عورت آن زن گفت
 که شما ایگوشید به وجودات عورت تعلیقات حق اند و قائم بویا پس باید که عورت
 عورت غلیظه و بدین گفت است که نزد تو برابر باشد هیچ چراغی بمانی و از او بمانی
 غلیظه بر این میکی آن بزرگ گفت یقین میدارم که همه موجودات عورت تعلیقات
 حق اند لیکن بر مرتبه اند و خود حکم خود را از بعضی نظر اعیان و انقیاد امر و نهی ظاهر
 میشود و از آن بعضی بر مرتبه و فضیلت و بعضی از ظاهر میشود پس باید که بر این یقین شد
 و واجب الوجود کیست و موجود حقیقی خارجی کیست و فعال الیبریه است و مرتبه
 از وجود و احکام و اجزای پس هر چه در حق است باشد باید که این سه بخیریه آنرا باید
 بخورد و هر چه بمانی از بدان فرمود نباید خورد و آن سرمدین جایز فرمود باید دید و از آن
 نهی فرمود نباید دید باید که اگر نفیست حق من است از این نقش خوشن از انا اعیان اند
 انقیاد امر و نهی ظاهر خواهد شد و اگر نقش کا و سبب مخالفت امر و نهی ظاهر خواهد
 و خود عمل بر آن عمل مرتب خواهد شد و حق توحی قادر است که جز از آن عمل بر آن
 مرتب کند یا کند پس اگر انما حق از نقش ظاهر خواهد شد و حق تا بکر خود بر حقیقت

توست و اگر غریب کند قادر است باید دانست که بیان امر از توحیه باین طریق که
 وحدت وجود و یا آنکه در خارج سواکی کذات مقدس هیچ دیگر نبود و خارجی نیست
 احکام هم نیست در قصاص امر و با معرفت نهی حق المختار و صاحب وجود و اذن و توان
 بیرون و محدود بیرون و غیر آن است شریکها به هیچ شریکیت خارجی است و نباید
 همه بر وجود امری خارجی است زیرا که همه موجودات عورت تعلیقات حق اند و بکی عبارت
 از حقین اند و در خارج نیست و نفس الامر است و اثر بر حقین در خارج ظاهر است
 چنانچه وحدت و علم اوت را وجود در خارج نیست و از آنرا مقتضای وحدت و علم اوت
 نهی است و از سبب غلط کردن در حکم کردن میشود که وحدت و علم اوت ظاهر است
 چنانچه انقیادات را وجود در خارج نیست و اثر بر حقین در خارج ظاهر است و از سبب
 اثر بر حقین از این موجودات خارجی و می شود و از انا ایشان را وجود و می خارجی
 است و وجود خارجی حقیقی نیست و بنا و تکالیف شریعه بر این وجود و می خارجی
 پس این موجودات خارجی و می در خارج علم اند و فانی اند و موجود در نفس الامر
 اند زیرا که موجودات اثر تعینات اند و تعینات را وجود در نفس الامر است و وجود
 حقیقی خارجی و نفس الامر می ذات مقدس است از این چنین امر را سواکی را باید
 در نهی که انباشت و خواجه حضرت مولوی جامی فرموده است راست از این بر ده که جهان

بی و بر سر امکان است سرفراز بازو کن گفت + در بقا بازو کن گفت
 در عیش و نوحی مبارک است بیت عقل را از اندین مورد چهار که کور و زار و باز
 چهار و حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است بیت در عقل خیر از هیچ
 بر خاقان خبر خبر هیچ نیست + تو ان گفت این با حق این شکرش و لی
 خورده گیرند این فیاض + کبیر این آستان بر زمین شستند + بنی آدم تمام در
 پسندین بر سین ای به شرف گویم که از این جوی است پسند که با عون در
 و کوه و فک + بری آری از راه در و و ملک + همه بر چه هستند از و کمتر اند
 که پیش نام هستند برند + زیرا که هست شقی خارجی حق تعالی است
 هسته دیگران و هیچی نیست بیت غلبه پیش تو در با لوح + نیست
 خورشید تابان لوح + علی اهل صورت کجا برند + اگر بابت معنی بکار
 اگر آفتاب است بگذره است + و اگر معرفت در است یک قطره است آب
 عزت علم بر کشد + جهان بر یک علم بر کشد + و نیز حضرت شیخ سعدی
 فرموده است بیت ترا با حق آن آشنایی دهد + که از دست خویش را می
 که تا با خودی با خدای راه نیست + درین نکته خبر بخیزد و نگاه نیست + معنی این
 که معنی که تا با خودی با خدای راه نیست + و جازات که تا اگر وجود خود را بخاطر خود

حق میانی تر اند معرفت خدا را به نیست چون خود را معدوم دانستی و موجود
 محض حق تعالی را دانستی + همه موجودات را ضرورتی نیست حق تعالی را که در معرفت
 را دانستی + اگر بزرگ فرموده است بیت خویش را با کمال + و حال نیست پس خود را
 از کمال نیست پس خود را + شریف حضرت مولانا علی علیه الرحمه در این
 فرموده است بیت یارب همه خلق را بمن بفرمان + و از عبد جان نمان + که
 نیستی یارب جهان کن که من خلق را به خود دانم و من خلق را به خود دانم
 علم است دانم به معرفت که وجود به معرفت و علم است که این جهان را به خود
 بصفت بنویسم و به معرفت بصفت بنویسم و به معرفت بنویسم و به معرفت بنویسم
 خارجی حقیقی حق تعالی است در از عبد جان نمان + که خود را به خود دانم
 و فاعل و فعال فعال را به معرفت حق تعالی + و به معرفت حق تعالی + و به معرفت حق تعالی
 خلق عبارت از ذات مقدس مع القیوم است و در این در خارج خدمت پس علم که بین
 خودی نیست + و علم به خود خود نیست پس خلق را به معرفت بصفت به خودی دانم
 دانست و وجود حقیقی حق تعالی را به خود دانم + و به معرفت حق تعالی + و به معرفت حق تعالی
 شریف علیه الرحمه فرموده است بیت ملک ملک است ملک او را و حیدر و خاوند
 من جلایه به پیش از حیدر + یعنی در و به فطرت افتاده اند که ملک استیم و ما کنیم

این باطن از هم غلط خود در کیند فی الحقیقه مالک الکل موجود حقیقی
 فاعلم حقیقی است از هم غلط دور شده مالک الکل را دانید و باید دانست
 که حضرت مولوی جامی علیه الرحمة والرضوان فرموده است بیت توحید
 این چهار صفت حقیقت است باشد سخن یافتن از غایت که از نفسی وجود کند
 که در خود بانی که سر کینه یابی از نفس من لم یات به مراد از نفسی وجود کردن است
 که همین وجود خود را که در هم غلط خود مترا کرده که من وجود در خارج لم این وجود
 خود را نفسی که موجود حقیقی فقط حق است را دان در شئوی حیات است است
 ای شهاب کشیدیم شخصی بیرون از تو بر نفسی است هم در اندرون چه در خارج
 من عجلوا اما صغیرم که این زبان اندر حجاب واکیرم که مراد از قسم اندرون است
 که هم غلط خود را حکم گوئی که من موجود خارجی ام درین و هم غلط تو بر نفسی است
 اندرون تو کشن او بسیار دشوار است ایضا و شئوی شریف است است
 سهل شیرینی دان که صفها بشکند و شیرین آن باشد که خود را بشکند
 صورتی خود را شکستی شئوی که صورتی کل را شکست آنوقت چه بگویم
 تا گرم چنان بود که گیز از خوشین آسان بود که هر که از زیر بود او را
 چون از رویه برگرداند و قرار نه شکست خود هم اندر گیرند تا ابد کاری من آید گیر

یعنی خود را شکست خود مترا کرده نام و در خود کسیریم که به کار من این که گشتن است
 غرض عبارت از ذات مقدس منو التبع است زید و عمر و بکر و غیره و آن که گشتن
 ممتاز بسبب تعیین پس از بسبب تعیین که غرض غرض است تعیین و وجود و نفس
 است و وجود در خارج نیست و ساعت بسبب است تمیز و کسیر و تعیین و نفس
 و ز تعیین نیست که تعیین تعیین در آنکه موجود حقیقی که در نفسی است
 و دیگر همه موجودات وجود می نفس الهمی در در نه خارج از تعیین در خارج علم
 است آثار تعیینات موافق هر او تعیین ثابت در تعیین ثابته که یک و دو و در
 خارج ظاهر است بنابر آن در هم غلط می افتد که این موجودات در خارج وجود اند
 و در کین این هم غلط را نهایت دشوار است و لهذا این را عجلوا و اگر گفتند
 و غلطی یافتن ازین و هم غلط سواد را در هر حال ممکن نیست چنانچه حضرت
 مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است بیت در سخن ازین بزرده که بر جان است
 بی حد و پیر نه امکان است و لیکن این فکر در هر نفس و در هر وقت ممکن است
 من تیمم و التوبه یاران من تیمم و جان جانم سر سرم من تیمم و من شکویم
 اما الحق یار شکوید که چون شکویم مراد از شکوید که چون ازین باب
 این فکر که حکم کرد و ازین فکر غافل نشد و بدل گوید الله الله در زبان خاموش

شد و از رتبه علم الیقین بنشیند بر آنکه هم موجود است صور کلیات حق
 اند و قیاسی نیست از این جهان بکبر است و برین مدار است که بعد از آن حق
 بقدر که خواست رتبه بنی الیقین و حق الیقین خطا ندارد و در این مرتبه
 عباد از هم نباشد چنانچه از حدیث مبارک این مع الله و وقت لا
 یستجیب فی و مافات مقرب و لا یبسی استرسا
 مستوره شد محویت علی الدوام نیست نخست علوی عالمی علیه الرحمن فرموده
 است که هر که در وجود کن که در خودی بی خودی نیلین از قصور و بلعایت
 شدت شیخ سوری علیه الرحمن فرموده است که تا با خودی با خوار راه
 و ازین نکست خبر خود و آگاه نیست و تا آنکه دل کنی چه صفای
 بتدیر هم حاصل کنی و مضمون این کلام هر دو صاحبان علیهما الرحمن و از علو
 ائمت که مرتبه علم الیقین را محکم کند و زبان بذر کند الله مشغول باشد و علم نیز
 عبارت از نیست که نفسی وجود کند و نفسی وجود جمیع موجودات از عالم ناسوت و عالم
 مثال و عالم ملکوت کن و یقین بر آنکه موجود حقیقی در خارج حق تعالی است و فی
 خاتم بی کیفیت است و ظهوره ذات مقدس با تعینات است که در ذره مقدس
 کیف است و با کیف است باعتبار اینکه کیف است و باعتبار اینکه کیف است و باعتبار

ظهوره با کیف است چنانچه صاحب شنبی فرموده است بیت از ابوالحسن
 و چندین صور در چشم منم هم منزه از شکر و تمجید بزرگان فرموده اند
 الحمد لله الذی خلق الاشیاء و هو عظیم
 حق است ای اختیار ذات عین است بر آنکه هیچ ظهوره ذات مقدس این تعین
 کثرت را ندارد و نیست چنانچه بزرگان فرموده الحمد لله الذی
 قسره و تحین الفیض است هم حق است زیرا که چون کثرت و علو
 اتو نیست منزله عن الفیض گفتن حق است و چون نفی وجود جمیع تعینات
 که در این طریق که تعینات در خارج نیست بر تعین است که این همه تعینات
 در خارج مرتفع اند تعین علمی از حق را مرتفع خواند و است بر آن که این تعین
 علمی از حق عبارت از حقیقت محمدی است و حقیقت محمدی ظاهر و مخفی بر همه تعینات
 است اگر آن مرتفع شود این همه تعینات که خلق اند مرتفع خواهد شد چنانچه سایه
 بر آن حال در آن گفت ای درخت از میان من و شمس دور شو تا شمس را بی در سینه
 بتیم درخت بر آن گفت اگر من که در ختم مرتفع شوم تو که سایه هستم و خنجر می
 کن این تکی علی حجاب البر ذات مقدس شده و ظهوره ذات مقدس است و در هیچ
 هست که معلوم جسم از این بود مثلاً ظهوره پدید اول و مقدم خواهد بود و ظهوره پسر

از به خواهد بود پس چون حقیقت محمدی تجلی علمی ازلی شد و تمامی ظهوره جهان
 که معلوم بعلم است پس تمامی ظهوره حقیقت محمدی شده ظهوره که در حقیقت
 محمدی کرد و حقیقت محمدی عبارت از ذات مقدس است و تجلی است با صفت
 علم ازلی از صفات ذاتیه حق است و از تمام صفات ازلیه ذاتیه هرگز نمی شود
 پس علم غیبی نیز که از مرتفع کواکب است پس این تجلی علمی حجاب بکشد از علم
 در علم سبب تجلی علمی است چون تجلی علمی از فکر سالک در علم شود و ذات
 مقدس را هم در علم سالک خواهد بود و محبت بیدار مقدس سالک
 حاصل خواهد شد و هم که سالک سالک است و تقییس تجلی علمی و فکر سالک خواهد شد
 ازین سبب این تجلی علمی ازلی که حقیقت محمدی است چنانچه حضرت شیخ
 نظام الدین علیه الرحمه در تخریج حقیقت محمدیه بر این تجلی علمی تأکید
 بیان فرموده است تحت اول که الف نقیض است و بر وجهی که از علم است
 حرکت مولوی موصوف ذات مقدس تجلی ظهوره و احوال و احاطه تمام از علم و از احد
 را و تجلی علمی بر او در است و حضرت مولوی جامی علیه الرحمه فرموده است بیت
 نقطه وحدت حق و افراختن از بی احد الفی است و هر از از لفظ
 احد الفی است حقیقت محمدیه داشته پس این مولاینا آن حقیقت محمدیه را لفظ احد

تعبیر فرموده و حق تو تجلی حقیقت محمدی شده در جمیع تعینات ظاهر شد اگر معنی
 لَوْلَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا فَلَكَ جَبْنٌ كَرِهٌ شَوْكَ حَقِيقَتِ مُحَمَّدِي سُبْحَانِي
 و احد است اگر نمی بودی این همه موجودات ظهور نمی آید این معنی حدیث قدسی شریف
 لَوْلَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا فَلَكَ جَبْنٌ كَرِهٌ شَوْكَ حَقِيقَتِ مُحَمَّدِي سُبْحَانِي
 همه موجودات معلوم ذات مقدس اند و موافق معلوم بودن ظهور این موجودات در خارج شد
 تجلی علمی جهانی را حقیقت محمدی و حقیقت ظم و مزج اولی و نقیض اقدس گویند و تجلی
 نقیضی را حقیقت آدم و حقیقت روح و نقیض مقدس گویند و این که نوشته شد که در علم
 که سالک سالک است تعین تجلی فکر سالک خواهد بود پس معلوم شد که تجلی علمی باقی است
 و تجلی علمی تعینی است و تعین بقا در دو عالمی باشد برسانا و سبب بسیار شد پس با وجود
 که تعین لاحق اگر مثل سابق می باشد از سبب تجد و امثال در دو عالم غلطی تأکید که همچنان
 تعین سابق باقیست و تجد و امثال در صفات عرضیه و سبب تأکید که می باشد و صفات
 مثل وجودات و صفات و جمع و کلام و کون از ذات متغی نیستند چنانچه در علم
 ظاهر تعینات و تجلیات است صفات ذاتیه حق تو نیز ظاهر به تعینات مختلفه
 و مجرده هستند تجد و امثال در صفات ذاتیه عرضیه است صفات ذاتیه همه از علم
 پس تعین لاحق اگر مثل تعین سابق می باشد از سبب تجد و امثال در دو عالم غلطی

که همون تین سابق باقی ست فی حقیقه باقی نیست سبب عقیده میشود حق تعالی
 فرموده **كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** در تفسیر حقیقه معنی این آیه
 هر روز است هر وقت حق تعالی در کاری است پس این تفسیر حقیقه معلوم شد
 که هر روز از یوم وقت است و هر روز از شأن تجلی است پس لاچار بقدر اتصال در صفات
 عرضیه مقرر شد و حق تعالی است تجلی است تجلی را که در نیست گاهی تجلی لا حق
 مثل تجلی سابق نمی باشد گاهی مثل تجلی سابق چنانچه گاهی قهر و ذات مقوس است
 نیست و اینست که آن بجز در اتصال استند از گفتن آنست که لفظی لازم می آید
 بزرگی در حق از شأن فرموده است بیت میز ارم از آن گشته خدای که نو داری
 بر خطه مرا تا خدای دیگر است پس معنی ذات مقوس حق سبحی از تعالی بر خطه
 اتصال تجلی است پس لفظی در ذات مقوس شده بر قول منکران بقدر اتصال لفظی
 لازم می آید بزرگی فرموده است بیت بزرگی که خواهی جامه می پوش **یا تبارک**
 قدیمی تناسیم الحقیقی حق تعالی بهر لباس صفت تجلی ظاهر شود عید انهم همه موجودات
 حق اند و قائم حق تعالی اند به آنکه چون مرتبه علم الیقین علی الدوام ساکن را حاصل
 شده بر عین الیقین نیز بفضل اکرم حق تعالی ساکن را حاصل خواهد شد و از
 دو مرتبه یعنی مرتبه عین الیقین علی الدوام نمی باشد در حدیث مبارک این معنی
 و چون از انصاف

اینست که آن بجز در اتصال استند از گفتن آنست که لفظی لازم می آید

بزرگی در حق از شأن فرموده است

بیت میز ارم از آن گشته

وَقَدْ ارْتَعَتْ شَرِبَتْ رَوْقًا الله تعالی واریا
 این آیه را باید دانست که حضرت خواجه خاندان علیه السلام فرموده است
 این سر زلفش که از ترکان فطامه به پیش از نیم خورشید برگزیده است
 تا این بود که بعد از نیم خارجی می آید و استی را در هر روز جاری است و استی را در هر روز جاری است
 خورشید را بر آن آردی حق تعالی سر زلفش که در نیم که چون که در هر روز جاری است
 خنگیست شدیدی این خنگیست شدن سر زلفش که در نیم که چون که در هر روز جاری است
 و این خوشی را از تو که رفتن خجاست از تو که رفتن است و نیز حضرت خواجه خاندان علیه السلام
 بیت در شستن تازی دل جا بروی دیگر که ترکشتم می ستان خجاست خجاستی تو
 خود را موجود خارج فهم آردی و چون کسی که از موافق مراد تو نشد خنگیست شدیدی حق تعالی
 بر تیغ غم ترکشتم که خوشی را در خجاست آن از تو که رفت پس که در گوی دیگر جان خود
 بهر آن گوی دیگر گوی عدم است یعنی خود را فهم کن که بعد از نیم خارجی اند و موجود حقیقی خجاست
 حق تعالی تا بر همیشه خواجه خاندان علیه السلام فرموده است که هر که بخواند بجز خجاست حضرت غوث الاعلی علیه السلام
 سبحی قدس الله سره العیز و در سبع مبارک در یوم الاثنین فرموده است
أَشْهَدُ فِي مَطْلَقٍ فَأَعْلَيْتَكَ فِي مَفْعُولٍ حَتَّى لَا أَرَى
فَاعِلًا غَيْرَكَ لَا كَوْنٌ مَطْلَقًا خَيْرًا أَقْدَرَكَ

خود

مفسر

مستحق نیست که ای حق تعالی بنده من که منم غافل غلطی با در پرکاری تو هستی
 خود را و دیگر کسی را غافل ندانم پس بنده را بیک همیشه در همین فکر و همین فهم باشد
 که حق تعالی در همین پرستی هر چه بکند حق تعالی میکند بگذرد بغیر غرضش حق تعالی
 بر هر چه بفرماید بگذرد و نمی شود و دانم که تو باین در همین بود که حق تعالی کرده است و خیر است
 شیخ سرور علیه الرحمۃ فرموده است **مَشَاهِدَةُ الْأَبْرَارِ بَيْنَ الْبَحْلِ**
وَالْأَشْيَاءِ اینست که هر که بزرگی فرموده است به بزرگی که غزای جبری بود
 یعنی حق تعالی بسیار بزرگی ظاهر میشود چون دانم که حق تعالی باین بزرگی ظاهر شده است
 و در آن بزرگی هر از حق حاصل میشود چون حق تعالی را برست بزرگی دیگر است آن بزرگی
 میشود و بزرگی دیگر ظاهر میشود و باین بزرگی دیگر بزرگی دیگر حاصل میشود پس بزرگی را با
 برین یعنی دانم ستاره شد از حق تعالی دانم این آیه این و نیز حضرت مجاهد
 علیه الرحمۃ فرموده است بیت فغان کین لولیان شیخ شیرین کار شهر آشوب که
 چنان بر دهنده بهر دحل چه ترکان خوان نیامد که بدیدم گفتی و خور سید عفاک الله کو
 جوار تلخ میزد بر لب لعل شکر فاراد و حضرت شیخ سعدی علیه الرحمۃ فرموده است
 بیت گویند از سر باز یک حرفی بگو زبان بندی بگرد صاحب بوش + تر از این طایفه
 علیه الرحمۃ صاحب بوش انسان اند که فهم و عدت وجود او شایسته حکم است پس باید

از این کلام خواجه حافظ علیه الرحمۃ زان معنی آمده شود که این لولیان که بازگو شده میکند
 بهر قصه و تجلیات ذرات مقدس از یک منظر ظهور و محویت میشود و در دیگر منظر ظهور و محویت
 میشود و هر دو را از فکر یک در می آید بهر ظهور ذرات مقدس است چه بنده بودی و چه از حق
 علیه الرحمۃ فرموده است بیت رخ از جیب کفان بر آورد به زلفی را در از جانی را از
 تجلیات مقدس است بیت منجمده میشود که حضرت خواجه حافظ علیه الرحمۃ فرموده است
 که درین لولیان شیخ شیرین کار ظهور و محویت است و درین ظهور و محویت و شایسته
 و شایسته را صبر نمی باشد و چون تجلیات است منجمده میشود یک تجلی ظاهر میشود و بعد
 محفی میشود و در دیگر تجلی ظاهر میشود و بعد محفی میشود و بعد محفی میشود و بعد محفی میشود
 و در این غای و بر نیز میکند چه باز در خویش آتش با نیز میکند چه در هر هر شد خود را که ظهور
 مقدس است عرف میکند بیت بدیدم گفتی و خور سید عفاک الله گفتی + جود و کرم
 لب شیرین شکر فاراد باید دانست این شعر است که وجود یکدخت و عظم کلیم بدست
 در گفتی یعنی بدیدم گفتی که تو در خارج ندیدم هستی و وجود و خارج یکذرات مقدس است
 در گفتی بسیار خوش شدم و خور سید و جی دانستم بسیار یک گفتی در این امر شدم
 منظر محویت است این جود است گفتی تر از تر میبد که منظر کمال حسن و جود هستی پس اینچنین
 که ما را بر وحدت وجود بیان کردن و فهمید خور سید شخصی درنده را بیکست خایسته

مجموعه

نویسنده

فصل

ترجمه

خاک و برگ شدایم گشت دیگر شخص از روی سوال که در توبه ای که خیر نیست
 در دو جهان چیزی نیست پس اینرا چه رنگینی توان شخص در جواب گفت
 که قتل کشتن نیست که این هم اوست دیگر نیست در اینه که می تواند
 عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْتَلْبِثُونَ از حق تعالی سوال کرده میشود
 که این کار چرا کردی حق تعالی حکیم است که هر چه
 در حکمت است بیاید هر چه باشد و از دیگران پرسیدند میشود زیرا که این
 دیگران در خارج عدم اند با وجود عدم بودن در فهم غلط خود میداند که من موجود
 خارجی ام چون خود را موجود خارجی دانست از روی پرسیدن میشود که هر از یکبار
 کوی و این گناه کردی موافق ظن او با و محاط میشود در آنکه که می تواند
 هُمُ الَّذِي بَابُ شَيْءٍ لَا يَسْتَنْقِذُكَ مِنْهُ ^{این تا مگر} معنی آنست اگر کس چیزی را
 بخشد یا ببرد این شخص قدرت ندارد چنانکه خداوند می تواند با وجود اینچنین
 عاقلی در فهم غلط خود میداند که من موجود خارجی ام و بقوت خود میگویم باید که موجود
 خارجی حق تعالی را در آن حال ^{هر چه را که خودم} بیاورم و حق تعالی را در آن حضرت مولای حیات
 علیه الرحمة فرموده است بیایدی بزره گمان که صاحب تحقیقی است و از هر طلب صلیقی
 و یقین صدیقی است هر چه از وجود حکم دارد اگر حفظ مرتب کنی از یاد

از یکی در تعیین محمی دیگر دیگر دارد یک منتهی عاشقی میشود و از دیگر منتهی عاشقی
 میشود از هر یک منتهی از فصل اکتشاف کردن است مثل ظاهر میشود و از دیگر منتهی
 از فصل الحاح محقق شدن مثل ظاهر میشود چنانچه حضرت مولای حیات منتهی
 الرحمت فرموده است بیایدی سر از جیب که کفمان بر آورد و خود را بیاور و از آن
 بر آورد و در مشنوی بعد از آنکه اگر کسی گوید مضمون این کلام باید برگردد
 جواب او آنست که اگر سینه بر روز طعام می خورد وقت که سنگی چنان خنداند که خود
 در وقت پس هر که عاشق کامل است او هر خنداند و عاشق این کلام میگوید و در
 شناسایی مبارک است بیایدی هر که بی بدست روزش می شود و هر که خدای است
 در آتش می رسد و در از با بی عاشق کامل است که از یاد یا اگر نمی شناسد و در از
 مایه آنست که عاشق کامل نیست او از این کلام عاشقانه می شناسد و در روزش
 در می شناسد و عاشق کامل از این کلام بر آید که گفته میشود لذت می آید بار بار
 میگوید و باید دانست که با سینه از می گویند که از این شیخ نشانی میشود چنانچه
 قند در روغن دارد و آب مایه می شود و لیکن طایفه بزرگوار را قائلین
 وحدت و جود اند میفرمایند و حلوا صورت تجلی ذات مقدس است و هر یک از آب
 دارد در روغن وقت صورت تجلی حق تعالی است و آن طایفه بزرگوار را علیه الرحمت

و از قوا که قائلین بوحده و توحید اند میفرمایند که همه موجودات محسوس
تجلیات ذات مقدس و لفظ جعل دو معنی دارد یکی بمعنی خلق و یکبار
دو معنی استلزام است که مرسوم استلزام لازم است این استلزام را جعل
میگویند در اینجا آفتاب مستلزم ضو است و ضو لازم است و زید
موجود ظاهر تعیین بخوار بود یا به تعیین قیام یا بتعین رکوع یا بتعین وجود
یا بتعین قعود یا بتعین استلقاء یا بتعین اصطلاح ظاهر خواهد بود یعنی تعیین
زیر نیست زید را یکی از این تعیینات لازم است بغير یکی از این تعیینات زید بر ظاهر
نخوار بود پس سبحانه و تعالی معلوم کرد که این همه موجودات من الازل
الی الابد موجود اند صور تعینات و صور تجلیات من اند زیرا که ذات مقدس
تجلی از تجلیات و بغير تعیین از تعینات ظاهر گاهی نخواهد بود حال آنکه یکی تجلی
از تجلیات و یکی خاص تعین از تعینات لازم ذات مقدس نیست لیکن تعیین از تعینات
و تجلی از تجلیات لازم ظهوره ذات مقدس است زیرا که ظهوره ذات مقدس بغير تعیین
تعیینات بغير تجلیات تجلیات برگزین نیست پس تعیین از تعینات لازم نیست
ظهوره ذات مقدس و صور معلوم ذات مقدس مایات گاهی موجودات اند که مایات
بآن صور معلوم ذات موجود اند چون این صور معلوم ذات مقدس مستلزم است

در استلزام را جعل میگویند پس نیز در این طایفه علیه اجماع که قائلین بوحده
وجود را با هیات تمامی اشیا و محصور اند و نیز در آن طایفه علیه اجماع
که قائلین بوحده وجود نیستند با هیات اشیا و محصور اند زیرا که این طایفه غیر
موجودات را صور تجلیات می آید و نیز میگویند چنانچه زید معلوم
کرد من کتاب گلستان نویسم طول یک انگشت و عرض کتاب انگشت و حاشیه
دو انگشت از چهار طرف باشد و هفت سطر باشد چنان این در استلزام
گلستان نوشت پس انصورت گلستان که در علم زید در آن بود آن مایه
این کتاب گلستان است که کتاب گلستان موجود این صورت شد و در هیات
معلوم کتاب گلستان لازم زید نیست و این صورت را زید خلق نکرده است
پس انصورت معلوم که مایه کتاب گلستان است غیر محصور است زیرا که آن
مایه را نه استلزام است و نه خلق است و زید کتاب گلستان را خلق کرده است
و نوشته است و مایات را که صورت معلوم است خلق نکرده است و محصور را
نکرده است چنانچه دیگر خیالها بی اختیار در دل می آیند این خیال کتاب گلستان
نیز در دل کاتب بیاختیار اختیار آمد و کتاب گلستان موجود خارجی است چنانچه
زید موجود خارجی است و مایه کتاب گلستان که صورت معلوم زید است که بغير

استاد زید در علم زید آمده است همچنین تمامی موجودات که از ازل تا ابد موجود اند نزد
 این طائف که قائلین بوجدت و وجود نیستند موجود خارجی اند چنانچه حق تعالی
 موجود خارجی است بار اوده حق تعالی این موجودات موجود میشود و بار اوده حق تعالی
 معلوم میشود و باسیات این موجودات که صور از ابد حق تعالی اند موجود خارجی
 نیستند موجود در علم حق تعالی و لازم حق تعالی هرگز نیستند پس این باسیات را
 شریک این طائف چنانچه از آن طائف علیه الرحمة که قائلین بوجدت و وجود تمامی موجودات
 و تمامی این موجودات در همه غلط میدانند که میان موجود خارجی هستیم این وجود
 خارجی در همه ایشان شد پس این موجودات می شد موجود خارجی حقیقی محض ذات
 مقدس است چنانچه در شئوی مبارک است ملک ملک است ملک او
 با برکتش چه برکت او نمیدانیم یعنی ازین وجه غلط خود که موجود خارجی ام دور
 این در غلط دور کرد موجود خارجی نام دور شود این غلط دور کرد موجود خارجی
 حق تعالی را در این چنانچه حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است بابت
 بجز انچه خدا در دو جهان خبری نیست پس بی نشان است که ز نام نشان خبر
 یکروز جماعت علماء و اقلیاء جمع بودند و یکست شید زهر که زبان جماعت
 اقلیاء و از شنیدن آن بیت نهایت ذوق حاصل شد یک بزرگی صاحب علم و تقوی

آن جماعت را در سوال کرد که شخصی که در معنی این بیت چگونه خواهد بود و در جواب آن
 شخص گفت که بیت بیان شود آن انیت است ای هندوی که بدیش اگر
 سومی من آیی ز زار خود ندیم و ایمان تو بخشیم معنی چنین گفت که در نزد
 چنین می آید که گویند این بیت خطاب بر شد و کرده میگردد ای هندوی که بدیش
 هندو بدیش است مراد از بد علم است یعنی بدی که در بدیست که همه موجودات
 را عدم میدانی و در میان خود را عدم می آموزی که همه خلق را عدم دانی و خود را
 محض حق تعالی را دانی اگر ایسوی من آیی یعنی من تو شوم تو من شوی ای قائل
 ذات شیخ شویم ز زار خود ندیم یعنی عبادت تو کنم و معبود تو دانم تو معبود من
 ز زار خود لیستیم و ایمان تو بخشیم یعنی عبادت حق تعالی کردن ایمان است
 یعنی عبادت حق تعالی میکنی تو فانی فی الله هستی این در کربا و بدین فانی در تو
 و عبادت تو کنم در شئوی مبارک است شکر خطی که اگر چون او شد بدید در چشم
 خود خیالی حق رسید و در مطلع الانوار است ناصیه پیر نه تنها ضیاء است
 بلکه یکی از صفت کبریا است و دیگر بزرگی فرموده است بیت چه خوش است کبر
 توان ز تو دل را شنیدن به بر خشت نظاره کردن سخن از خدا شنیدن تو تمام
 بفضله کجا مبارک ۴۴۴ چهارم از احسنه اجمیر المقدسین و خاکبایان که در کربا و بدین فانی در تو
 شکر تو را که در کربا و بدین فانی در تو

